

## تاریخ نگاران عرب و فتنه کبرا(1) (قسمت اول)

دکتر عدنان محمد ملحم مترجم: سیدعباس قدیمی نژاد

فصلنامه تاریخ اسلام - شماره 1 - بهار 79

پایان خلافت عثمان با بحرانی همه جانبه روبه رو شد و به کشته شدن او و تفرقه امت اسلامی منجر گردید. کتاب های تاریخی از این بحران با نام ((فتنه)) یاد می کنند که یادآور سرگردانی امت اسلامی و مناقشات بزرگان صحابه است. چهارتن از تاریخ نگاران اسلامی: بلاذری، یعقوبی، صاحب ((الامامه و السیاسة)) و طبری در طی قرن سوم و چهارم هجری به بحث و بررسی این بحران عظیم پرداخته و با نقل صحنه های تأسف بار، مواضع متفاوتی نسبت به آن اتخاذ کرده اند. با بررسی زمینه های اجتماعی، فرهنگی و سیاسی حاکم بر تفکر این مورخین و هم چنین با ارزیابی روایات مربوط به فتنه و تحقیق در احوال راویان آن می توانیم به مواضع فکری تاریخ نگاران فوق در تحلیل ((فتنه عثمان)) و تصویری که از آن داشته اند، پی ببریم. از این رو مقاله حاضر تلاشی است در دست یابی به اطلاعات تاریخی در پایان خلافت عثمان که به شرح حال، مستندات روایی، راویان و تحلیل مواضع فکری چهار تاریخ نگار یاد شده می پردازد.

### مقدمه

فاصله میان اواسط خلافت عثمان (29ق) تا خلافت معاویه(41ق) که از آن به عصر ((فتنه عثمان)) تعبیر می شود، دوره گذر و جدایی محسوب می گردد، که شاهد انشعاب هایی در بین مسلمین بوده و زمینه خیزش احزاب سیاسی را فراهم نموده است و این خود، سرآغاز تحولات دامنه داری در آینده امت اسلامی شده است. نخستین تاریخ نگاران اسلامی، آن چنان از این دوران بحرانی متأثر شده اند که با حساسیت زیادی به نقل رویدادها و بیان مناقشات آن اهتمام ورزیده اند. اما چون زمینه های سیاسی و اجتماعی آن عصر آشکارا بر تالیفات آنان تأثیر داشته، مناسب است درباره این تأثیرات، بررسی های جدتری صورت گیرد.

مولف برای این منظور، چهار تاریخ نگار مسلمان را که در قرون سوم و چهارم می زیسته اند، انتخاب نموده تا مواضع و تحلیلاتشان را درباره بحران عصر عثمان تبیین نماید. انتخاب این چهار مورخ در این بررسی به خاطر این است که اولاً، اکثر روایات مربوط به فتنه عثمان، به گونه های متفاوت، تنها در کتب تاریخی همین افراد ثبت شده است و متاخرین نیز به ناچار به اخبار و روایات آنان استناد کرده اند. ثانیاً، این چهار مورخ دیدگاه های متفاوت و مهمی در برابر این فتنه ارائه کرده اند که در خور توجه و تحقیق است. اینک به ترتیب به شرح حال هر یک از این چهار تاریخ نگار، مستندات روایی، راویان و تحلیل مواضع فکری آنان می پردازیم.

### بلاذری (متوفای 279ق)

الف - زندگی و رشد علمی

#### (1) نسب

وی احمد بن یحیی بن جابر بن داود است که برخی منابع، کنیه اش را ابوبکر(2) و ابوالعباس(3) گفته اند و برخی منابع دیگر که تقریباً نزدیک به دوران او بوده اند کنیه وی را ابوالحسن(4) و ابوجعفر(5) ذکر کرده اند. این کنیه های متفاوت احتمالاً از اشتباه نسخه برداران یا تحریفات آنان ناشی شده و ترجیح یکی بر دیگری نیز دشوار است، زیرا در منابع تاریخی ما، اطلاعات کاملی درباره زندگی شخصی بلاذری نیامده است. گفته شده کلمه بلاذری، منسوب به دانه بلاذر است که وی به عنوان یک توصیه طبی برای تقویت حافظه و اعصاب خویش از آن استفاده می کرده است، ولی با وجود استعمال آن برای افزایش فهم و کمک به حافظه خود، بر اثر مصرف بی رویه و ناآگاهانه آن دچار اختلال عقلی شده و روانه بیمارستان گردید، و در همان جا نیز درگذشت. (6) اما یاقوت حموی(متوفای 626ق) در این مطلب تشکیک نموده و گفته است جهشیاری (متوفای 331ق) این لقب را به جد اعلای بلاذری یعنی جابر بن داود نسبت داده است. بنابراین کسی که دانه بلاذری را مصرف می کرده جد بلاذری یعنی جابر بن داود بوده، و شاید در آن زمان نوه او یعنی بلاذری هنوز متولد نشده بود - و الله اعلم - (7) و شاید بتوان گفت: اساساً کلمه بلاذری بدون هیچ مناسبتی به عنوان نام خانوادگی مورخ ما احمد بن یحیی محسوب می شده که مثل جدش بدان معروف بوده است. گویا احمد در اواخر عمرش به خاطر مصرف زیاد دانه بلاذری دچار ضعف حافظه و اعصاب و بالاخره اختلال عقلی گردیده و این امر هیچ ارتباطی با نام خانوادگی او نداشته است. در هر صورت، مورخ ما به این نام یعنی بلاذری، شهرت بسیار یافته است.

## 2) نژاد

منابع تاریخی به نژاد بلاذری اشاره ای نمی کنند و فقط او را به شهر بغداد نسبت می دهند(8) در حالی که برخی از پژوهشگران معاصر، بلاذری را ایرانی الاصل می دانند(9)، چون اگر عربی الاصل بود، نسب نامه خود را ثبت کرده یا دست کم، نسبت فامیلی خود را در آخر اسمش ذکر می کرد.(10) برخی دیگر، شواهدی ذکر می کنند از قبیل این که: وی زبان فارسی را نیکو می دانست و آن را به زبان دیگر ترجمه می کرد و نیز در دربار خسیب بن عبدالحمید مسئول مالیات بر درآمد مصر، در زمان هارون الرشید (متوفای 193ق)، جد بلاذری یعنی جابر بن داود، منصب کتابت را برعهده داشت و می دانیم که اکثر کارمندان امور مالی در عصر اموی و عباسی، غیر عرب بوده اند.(11) البته پژوهشگران دیگری هستند که در این امر تردید داشته، ترجیحا بلاذری را از نژاد عرب می دانند و می گویند: در نسب پدر و هیچ یک از اجدادش نام عجمی یافت نمی شود. اما این که او زبان فارسی را نیکو می دانسته به هیچ وجه دلیل انتساب او به فارس ها نیست، چون آشنایی با یک زبان، دلیل هم نژادی با اهل آن زبان نیست وانگهی، دو کتاب بلاذری به نام های ((الرد علی الشعوبیه)) و ((انساب الاشراف)) آشکارا درباره حمایت از نژاد عربی در برابر طایفه شعوبیه بحث می کنند.(12) از این ها گذشته چنان چه او عربی الاصل هم نباشد، اکنون دیگر یک عرب به تمام معنا شده و به صف حامیان عرب پیوسته است.

## 3) تاریخ ولادت

منابع تاریخی، زمان تولد بلاذری را مبهم گذاشته اند، ولی می توانیم از طریق اطلاعات فراوانی که از زندگی او داریم تاریخ تولدش را مشخص کنیم. وی از طرفی روایات خود را از اساتید اخذ کرده است که آنان در فاصله میان 197، 207 و 211 وفات یافته اند. و از طرف دیگر بلاذری به مدیحه سرانی مأمون (متوفای 218ق) نیز پرداخته است.(13) حال اگر دست کم فرض کنیم که وی مأمون را در سال های آخر حکومتش مدح نموده است، پس باید گفت لابد در سنینی بوده که آمادگی گفتن شعر نیکو را داشته است، به طوریکه توانسته در دربار خلیفه دانشمندی همچون مأمون راه یابد. بنابراین ترجیحا می توان گفت که وی در اواخر قرن دوم هجری به دنیا آمده است.(14)

## 4) تحصیلات

بلاذری بین سنین هفت تا ده سالگی شروع به تحصیل کرد.(15) در آن زمان آموزگاران ویژه ای به تعلیم خصوصی اولاد ثروتمندان و طبقه خواص می پرداختند و چون خانواده بلاذری از رده نویسندگان و خواص محسوب می شدند(16)، لذا وی آموزش های ابتدایی خود را در نزد همین آموزگاران خصوصی فراگرفت. بلاذری در نزد تعدادی از بزرگان حدیث شاگردی نمود و از شیوه های بحثی و علمی آنان متأثر گردید. چنان که نشانه های این تأثیر را در گزینش ها و پژوهش های بلاذری در حدیث، اهتمام ورزی او نسبت به اسانید روایات، و هم چنین سعی او در به کارگیری اصطلاحات محدثین، به روشنی می بینیم. وی برای به دست آوردن منابع و اطلاعات تازه، سفرهایی از بغداد به مراکز علمی عراق از قبیل کوفه، بصره، واسط، مدائن، حدیثه و رقه داشته است. چنان که برای کسب اخباری درباره دولت اموی از دمشق، حمص و انطاکیه نیز دیدار کرده است و چه بسا که در سال 231ق به ریزه نیز رفته باشد. به نظر می رسد این گردش های تحقیقی در فاصله میان وفات مأمون (متوفای 218ق) و خلافت معتصم (متوفای 227ق) یا متوکل (متوفای 247ق) انجام یافته است، ولی در عین حال در طول این مدت اطلاعاتی از زندگی بلاذری و فعالیت های او در دست نیست.

## 5) اساتید

برخی از اساتید برجسته(17) بلاذری عبارت اند از: عبدالله بن صالح بن مسلم عجلی (قاری قرآن، متوفای 211ق)، عبدالملک بن قریب إصمعی (صاحب لغت و پیشوای زمان خود در زبانشناسی، متوفای 216ق)، ابوعثمان عفان بن مسلم صغار بصری بغدادی (محدث عراق، متوفای 220ق)، ابوعبید القاسم بن سلام (فقیه، ادیب و دارای تألیفات زیاد در فرائد، فقه، لغات و شعر، متوفای 224ق)، ابوالحسن علی بن محمد مدائنی بصری بغدادی (اهل روایت، دانشمند غزوات، سیره ها، انساب و وقایع عرب، متوفای 225ق)، ابوجعفر محمد بن صباح بزار دولابی بغدادی مزنی، از موالی مزنی ها (محدث، متوفای 227ق)، ابومحمد بغدادی خلف بن هشام البزاز (قاری، متوفای 229ق)، محمد بن سعد بن منیع بصری (محدث و فقیه، متوفای 230ق)، ابوعثمان بغدادی عمرو بن محمد نافذ (محدث، متوفای 232ق)، ابوالحسن روح بن عبدالمومن بصری هذلی، از موالی هذلیان (قاری، متوفای 233ق)، ابوخیثمه نسائی، زهیر بن حرب بن شداد (محدث، متوفای 334ق)، علی بن جعفر مدینی (دانشمند حدیث و علل آن، متوفای 234ق)، ابوعبدالله بن محمد حاتم بن میمون مروزی بغدادی (مفسر، متوفای 235ق)، ابوعبدالله مصعب بن عبدالله اسدی زبیری مدینی بغدادی (دانشمند نسب و وقایع عرب، متوفای 236ق)، ابوالفضل عباس بن ولید بن نصر نرسی بصری باهلی، از موالی باهلی ها (محدث، متوفای 238ق)، ابوعقوب مروزی اسحاق بن ابراهیم بن کامجرابن ابی اسرائیل (محدث و قاری، متوفای 245ق)، ابوالولید هشام بن عمار سلمی دمشقی (محدث و قاری، متوفای 245ق)، ابوعبدالله احمد بن ابراهیم بن کثیر بغدادی (محدث، متوفای 246ق)، ابوعثمان حفص بن عمر بن عبدالعزیز بن صهبان دوری (قاری، متوفای 246ق)، محمد بن مصطفی بن بهلول قرشی حمصی (محدث، متوفای 246ق)، ابوعبدالله حسین بن علی بن اسود عجلی کوفی بغدادی (محدث، متوفای 254ق)، ابوعبدالله زبیر بن بکار بن عبدالله بن مصعب زبیری قرشی اسدی (دانشمند نسب و اخبار پیشینیان، متوفای 256ق)، و بالاخره ابوزید عمر بن شبه نمیری بصری (محدث، ادیب، شاعر، اخباری و آشنا به وقایع تاریخی، متوفای 262ق).

همان طور که مشاهده می شود اکثر اساتید بلاذری از محدثان، فقیهان و قاریان موثق بوده اند، که در کنار تألیف کتب حدیث و فقه، برخی از آنان به کار تاریخ نگاری نیز اهتمام ورزیده اند و بلاذری روایات مربوط به فتنه عثمان را از همین بزرگان اخذ کرده است.

## 6) اشتغالات

مدارک و منابع درباره زندگی عملی بلاذری، مطالب تفصیلی چندانی ندارند، به جز این که وی از نویسندگان و شاعرانی بوده که به کار کتابت، تألیف(18) و ترجمه(19) زبان فارسی به عربی اشتغال داشته است و از طریق شعر گفتن ارتزاق می کرده(20)، و ضمنا مربی مخصوص پسر مستعین خلیفه عباسی (متوفای 252ق)(21) نیز بوده است. برخی بررسی های معاصر ترجیحا او را به عنوان کارمند دیوان مالیات معرفی می کنند(22)، چرا که وی در امور مالی مهارت داشته است، چنان که کتاب

فتوح البلدان وی نیز حاکی از همین امر است. وانگهی جد بلاذری و استادش ابوعبید قاسم بن سلام و نیز شاگردش قدامه بن جعفر (متوفای 320ق) صاحب کتاب ((الخراج)) و ((صنعه الکتابه))، همگی به کار دیوانی اهتمام داشته اند، و طبعاً در ذهن چنین تداعی می شود که بلاذری نیز در این زنجیره، کار دیوانی کرده باشد. بلاذری با خلفای عباسی روابط تنگاتنگی داشت. وی مأمون خلیفه عباسی (متوفای 218ق) را مدح کرد (23) و از ندیمان و همنشینان متوکل عباسی (متوفای 247ق) گردید و یکی از مشاورین متوکل در امور مالیاتی بود (24) و حتی برخی روایات تاریخی را از متوکل نیز اخذ نموده است. (25) هم چنین روابط خوبی با مستعین و پسرش معتز (متوفای 255ق) از خلفای عباسی داشت و به خاطر مدحی که از آنان کرده بود اموال زیادی به او بخشیدند. (26) ناگفته نماند که وی در دوران معتمد عباسی (متوفای 279ق) در تنگنای شدید مالی قرار گرفت که به کمک برخی از درباریان با نفوذ توانست بخشی از مشکلات مالی خویش را برطرف سازد.

#### 7) تاریخ وفات

منابع تاریخی درباره زمان وفات وی اختلاف دارند. گرچه اکثر آن ها سال 279ق، یعنی اواخر خلافت معتمد را سال وفات او می دانند. (27) برخی منابع می گویند بعید نیست که بلاذری حتی اوایل خلافت معتضد (متوفای 289ق) را درک کرده باشد. (28) در این میان ذهبی (متوفای 748ق) فقط به این نکته اکتفا کرده که بلاذری بعد از سال 270ق وفات یافته است. (29)

#### 8) تجلیل ها

تاریخ نگاران مقام بلاذری را در علم تاریخ و ادبیات ستوده و تعبیرات زیر را درباره او به کار برده اند: شاعر و روایتگر توانا، نویسنده، دارای کتاب های بسیار خوب، صاحب تالیفات، صاحب شعر نیکو و روایتگر اخبار و آداب بسیار، دانشمند فرزانه ... نسب شناس برجسته، اهل بلاغت، حافظ قرآن، اخباری و علامه و بالاخره علامه، ادیب و مولف.

#### 9) تالیفات

بلاذری شش تالیف دارد که چهار تالیف به نام های: البلدان الصغیر، البلدان الکبیر، الرد علی الشعوبیه و کتاب عهد اردشیر مفقود شده است اما دو کتاب او در دسترس است: کتاب فتوح البلدان که در آن اهمیت تجارب و آگاهی های امت اسلامی را درباره مقاصد اداری و قانون گذاری نشان داده است و کتاب انساب الاشراف که درباره وحدت و ارتباط امت اسلامی در طول تاریخ بحث می کند. این کتاب در چهارچوب نسب شناسی است، لذا با کتاب های تاریخ نگاری که رویدادها را به ترتیب سال های آن ثبت می کنند فرق دارد. هم چنین از کتاب های طبقات که زندگی نامه افراد را طبق معمول از اول تا آخر می نگارند، متمایز است. کتاب انساب الاشراف دارای روش ویژه ای است که در چهارچوب نسب ها، مجموعه هماهنگی از تاریخ، تراجم، انساب و ادبیات را ارائه می دهد.

#### 10) روش نگارش

بلاذری نخست، نسب هر قبیله را زیر عناوین اصلی و کلی مطرح می کند، سپس تحت عناوین فرعی به تقسیم عشایر و طوایف همان قبایل می پردازد. در این میان، چنان چه قبیله ای یا افراد آن در میادین سیاسی، نظامی و یا ادبی، نقش حساسی را ایفا کرده باشند، آنان را برجسته کرده و درباره شان توضیح می دهد. بدین ترتیب حجم شرح حال افراد و قبایل با توجه به نقش آنان در رویدادهای هر عصر، می تواند کم یا زیاد گردد. ویژگی عمومی بلاذری در ذکر شرح حال اشخاص چنین است که نخست به ذکر نسب شخص و معرفی پدر و مادر او و احياناً تاریخ تولدش می پردازد و آن گاه درباره اخبار، کارها و روابط او با بزرگان عصر سخن می گوید، سپس به وفات شخص، تعداد بازماندگان او و اشعاری می پردازد که درباره وی سروده شده است.

البته همیشه به ترتیب فوق عمل نمی کند؛ مثلاً در شرح حال علی بن ابی طالب (ع) پیش از ذکر بیعت با او، به اخبار دیگری مثل موضع گیری علی (ع) در تقسیم بیت المال بصره و کوفه بعد از جنگ جمل در بین یاران خود پرداخته و یا نامه های او را به کارگزارانش ذکر کرده است. چنان که پیش از ذکر وفاتش، از فرزندان او سخن گفته است. بلاذری در کتابش ترتیب تاریخی و سلسله زمانی را در شرح حال افراد مراعات کرده است، مگر آن که از روی ضرورت و ناچارگی به رده بندی انساب و سلسله خانوادگی عمل نماید؛ مثلاً پیش از ذکر شرح حال عثمان از ابوسفیان یا صخر بن حرب و از معاویه و پسرش یزید سخن می گوید. این امر نشان دهنده آن است که وی در مشخص کردن ترتیب شرح حال افراد به سوابق اسلامی آنان نیز کاری ندارد. وی با وجود علاقه به رعایت سلسله خانوادگی در تاریخ نگاری، به هیچ وجه در شرح حال نویسی به آن تمسک نکرده، حتی گاهی از آن منحرف شده است؛ مثلاً درباره خلافت ولید و سلیمان، پسران عبدالملک بن مروان، سخنانش را ناتمام گذاشته و به عمر بن عبدالعزیز می پردازد، آن گاه بازگشته و شرح حال خلفای اموی را به ترتیب تا پایان حکومتشان ذکر می کند. بلاذری در کتاب انساب الاشراف ضمن شرح حال عثمان، علی (ع)، حسن (ع) و معاویه، حوادث عمده را در فتنه عثمان بررسی می کند. در آغاز به انتقاداتی می پردازد که علیه عثمان مطرح بوده و به محاصره و قتل او منجر شده است، سپس موضوعات زیر را نقل و بحث می کند: شرایط حاکم بر بیعت با علی (ع)، شرح درگیریهای وی با اردوگاه عایشه، طلحه و زبیر و اردوگاه معاویه، اختلاف نظر و کشمکش بین علی (ع) و خوارج و کشته شدن وی به دست خوارج. در پایان نیز به عهدنامه صلح حسن (ع) و معاویه در سال 41 ق و فروکش کردن شعله فتنه و از سرگیری اتحاد مسلمین می پردازد.

#### ب - مستندات و روایان

بررسی منابعی که بلاذری به آن ها اعتماد کرده و شناخت زمینه های قبیله ای، حزبی و سیاسی روایان او، و نیز تحلیل ساختار روایات فتنه و شناسایی موضوعات آن می تواند ما را در فهمیدن مواضع روایان و مواضع بلاذری یاری دهد. هم چنین روشن خواهد شد که وی در اتخاذ مواضع خاص خود تا چه اندازه به آنان تکیه کرده است. اینک به شرح حال هفت راوی و منابع آنان که بلاذری به آن ها استناد کرده است، می پردازیم:

#### 1) محمد بن مسلم بن شهاب زهری (متوفای 124 ق)

وی را از پیشوایان بزرگ، موثق و دانشمند حجاز و شهرهای دیگر دانسته اند. (30) هم چنین محدث، مورخ، شاعر و حجت معتبر در علم انساب، ادبیات، لغت، فقه، علوم قرآنی و تفسیر بوده و علماً از وی تجلیل کرده اند. (31) او نخستین کسی

است که پس از مقایسه و هماهنگ کردن روایاتی که دارای منابع مختلف اند، سعی نموده آن ها را در يك خبر ادغام نماید، و نام های راویان آن ها را در يك جا جمعآوری کرده و درصدر آن خبر قراردهد. هم چنین از نخستین کسانی است که به تنظیم انساب همت گمارده و برای اولین بار به علم سیره، ساختار مشخصی بخشید و خطوط کلی آن را به روشنی ترسیم نموده است.

زهري اكثر موضوعات سیره را از متون حدیث اخذ کرده است و به ندرت به داستان سرایی می پردازد. حتی طرح داستان انبیا در متون او بسیار کم رنگ است. به کارگیری شعر در موضوع غزوات و در روایت کردن او از فتنه عثمان، ویژگی خاصی دارد که از شیوه وقایع نگاری مرسوم کاملاً به دور است. (32)

زهري پس از سال 82 ق روابط خوبی با امویان برقرار کرد (33) و از مقربان درگاه آنان شد. عبدالملك بن مروان خلیفه اموی (متوفای 86ق) اموالی را به او بخشید و دستور داد که وی با فراغت بال به بحث و بررسی بپردازد. (34) سلیمان بن عبدالملك (متوفای 99ق) نیز وی را در امور دولت و خلافت مشاور خویش قرار داد. هم چنین ندیم و همنشین عمر بن عبدالعزیز (متوفای 101ق) گردید. یزید بن عبدالملك (متوفای 105ق) نیز او را طلبیده است. (35) زهري از مقربان هشام بن عبدالملك (متوفای 125ق) و مربی مخصوص فرزندان او گردید (36) و از طرف هشام موظف شد که احادیث پیامبر (ص) را تدوین نماید تا از تزییع و تحریف مصون بمانند. گفته شده: کسی که زهري را موظف به تدوین احادیث کرد، خلیفه عمر بن عبدالعزیز بود. (37) همین روابط مستحکم با خلفای اموی موجب شد که برخی از افراد (مثل گلدزیهر) زهري را به جعل احادیثی به نفع بنی امیه متهم کنند (38); خصوصاً که خود زهري گفته است:

کتابت علم و دانش چندان برای ما جالب نبود تا آن که فرمانروایان ما را وادار به آن کردند و آن گاه دیدیم بهتر است هیچ مسلمانانی از آن بی اطلاع نباشد. (39)

این سخن دلالت می کند براین که زهري برای به اجرا درآوردن تمایلات حکومت تمایل داشته است. زهري هفت تالیف دارد که از جمله آن ها: نسب قریش، اسنان الخلفاء و مغازی است و ظاهراً این سه کتاب از منابع اصلی درباره فتنه عثمان محسوب می شوند. بلاذری 28 روایت از زهري اخذ کرده است که شانزده روایت مربوط به فتنه در زمان خود عثمان و هشت روایت درباره درگیری بین اردوگاه علی (ع) و اردوگاه عایشه و طلحه و زبیر، و چهار روایت مربوط به کشمکش های میان علی (ع) و معاویه است. این روایات، مشتمل بر دو حدیث نبوی، هشت بیت شعر، دو خطبه و دو نامه است. این روایات علاوه بر اختصار دارای موضوع واحد و مشخصی اند، به جز چهار روایت که طولانی بوده و حاوی موضوعات گوناگون است.

روابط خوب زهري با بنی امیه هرگز باعث نشد وی از انتقاداتی که علیه سیاست عثمان، عایشه، طلحه و زبیر مطرح شده است، صرف نظر کند. قابل توجه است که روایات وی خالی از هرگونه تعبیر تند و خشن است و در ارزیابی حوادث فتنه کاملاً بی طرفانه برخورد کرده است، و ظاهراً فرهنگ بالای دینی وی نقش بسیار مهمی در این شیوه بی طرفانه داشته است. با این همه، زهري در فتنه عثمان از نقش معاویه حمایت و دفاع می کند که این امر چه بسا به خاطر روابط خوب او با امویان باشد. به هر حال بلاذری به آن دسته از روایات زهري که دیدگاه اهل مدینه را در مسئله فتنه منعکس می سازد اعتماد و استناد کرده است. این روایات، عثمان، عایشه، طلحه و زبیر را محکوم کرده و از علی (ع) حمایت نموده اند، که این امر می تواند قابل تقدیر و ستایش باشد.

بلاذری تنها کسی است که می گوید: زهري می خواسته برای شرکت در قیام یزید بن علی برضد ولید بن یزید (متوفای 126ق) آماده گردد اما طبق برخی بررسی های معاصر، زهري در کار خود قصد سیاسی نداشته و فقط به خاطر عدم احساس مسئولیت و بی بندوباری ولید بن یزید، نگران دین و امت اسلامی بوده است. (40) بلاذری روایات زهري را در موضوع فتنه عثمان یا مستقیماً از تالیفات وی گرفته یا از طریق واقدی (متوفای 207ق) به واسطه شاگردش محمد بن سعد و یا از طریق افرادی همچون مدائنی، خلف بن سالم، زهیر بن حرب، مصعب بن عبدالله زبیری، هشام بن عمار، احمد بن ابراهیم و بالاخره بکر بن هیثم، آن ها را به دست آورده است.

## 2) عوانه بن حکم (متوفای 147ق)

وی راوی دوم بلاذری است که یکی از دانشمندان اخبار، فتوحات، آثار، وقایع، انساب و اشعار در کوفه محسوب می شد. او از تابعین، روایات زیادی نقل کرده و مورد اعتماد و صادق در نقل بوده است. وی به ندرت سند حدیثش را نقل می کند، لذا جرح و تعدیل خاصی درباره احادیث او صورت نگرفته است. (41) البته عوانه به خاطر این کار نیز مورد انتقاد قرار گرفته است؛ خصوصاً آن که از خود وی نقل شده:

... من احادیث را به خاطر نفرت از اسناد آن رها کردم اما فکر نمی کنم در باب شعر، مرا از نیاوردن اسناد آن معاف کنید. (42) وی متهم به هواداری از عثمان شده و می گویند اخباری به نفع بنی امیه جعل کرده است. (43) اما از سوی دیگر می بینیم که عوانه از محمد بن عبدالله بن حسن بن حسن بن علی بن ابی طالب که سال 145ق در مدینه کشته شد، با تعبیر ((خدا رحمتش کند)) یاد کرده و فضایل او را ذکر می کند. (44)

عوانه کتاب ((التاریخ)) را تالیف کرده و حوادث قرن اول تاریخ اسلامی را در آن آورده است. نقل قول هایی که از کتاب وی صورت گرفته دلالت براین دارد که وی از موضوعات زیر بحث کرده است: خلفای راشدین، بحران رده، فتوحات، درگیری بین علی (ع) و مخالفانش، عقب نشینی حسن (ع) از خلافت به نفع معاویه، و بالاخره قضایای عراق و شام تا پایان دوران عبدالملك بن مروان (متوفای 86ق). وی هم چنین کتاب ((سیره معاویه و بنی امیه)) را که طبعاً درباره تاریخ امویان است نگاشته و خلفای اموی را به ترتیب تا زمان مروان بن محمد (متوفای 132ق) ذکر می کند.

به نظر می رسد تالیفات وی نیز از منابع عمده در شرح فتنه عثمان محسوب می شوند. کتاب های عوانه دوره مهمی از تاریخ نگاری اسلامی را نشان می دهد، زیرا تدوین های تاریخی او از مرحله قبیل به مرحله امت ارتقا یافته است، گر چه هنوز از حصار شاعری و داستان پردازی خلاص نشده بود. روایات پراکنده وی در منابع دست اول، حاکی است که عوانه از مسائل داخلی امویان شناخت کافی داشته است. شاید بتوان ریشه این همه ارتباط و اطلاع را در قبیل اش کلب پیدا کرد؛ زیرا آنان از موالی امویان بوده اند.

بلاذری 29 روایت از عوانه اخذ کرده است که شش روایت مربوط به فتنه در زمان خود عثمان و سه روایت درباره درگیری بین



اردوگاه علی(ع) و اردوگاه عایشه و طلحه و زبیر است و بیست روایت دیگر از کشمکش های میان علی(ع) و معاویه سخن می گوید. این دسته از روایات، محتوی پنج آیه قرآن، يك حدیث نبوی، 22 بیت شعر، پنج خطبه و يك نامه است. اکثر آن ها علاوه بر اختصار دارای موضوع مشخصی هستند، به جز سه روایت که طولانی بوده و حاوی موضوعات گوناگون اند. عوانه سعی دارد نقش معاویه و بنی امیه را در ماجرای فتنه عثمان روشن و مشخص کند، اما عملاً نتوانسته است تصویر هماهنگی از آن ارائه دهد و کاملاً واضح است که وی می خواسته برتری دیدگاه امویان را در برابر دیدگاه عراقیان به اثبات برساند؛ گر چه گاهی هر دو دیدگاه را با هم مطرح کرده است.

بلاذری نیز به آن دسته از روایات عوانه که موید سیاست عثمان است بی اعتناست و از میان روایات پراکنده وی به روایاتی استناد کرده است که به اوضاع جبهه شام و شیوه رهبری آن اشاره دارد، تا بتواند از مقایسه جبهه شام و عراق، امتیازات تحسینآمیز جبهه عراق را نمایان سازد؛ جالب این که محور اصلی برخی از این روایات اعتراف شامیان درباره منزلت علی(ع) و نقش مهم او در اسلام است. بلاذری روایات عوانه درباره فتنه عثمان را یا مستقیماً از تألیفات خود او مثل سیره معاویه و بنی امیه اخذ کرده است، یا از طریق هشام بن کلبی(متوفای 204ق) به واسطه پسر وی عباس، و یا از طریق هیثم بن عدی(متوفای 209ق) به واسطه شاگردش حفص بن عمر(متوفای 246ق) و یا از طریق ابومسعود کوفی، و بالاخره از طریق مدائنی(متوفای 225ق) آن ها را به دست آورده است.

### 3) ابومخنف لوطن یحیی (متوفای 157ق)

وی راوی سوم بلاذری است و از اساتید و بزرگان اخباریان کوفه محسوب می شود. (45) وی صاحب چندین سیره (46) و چندین تاریخ (47) خصوصاً درباره قضایای عراق و اخبار و فتوحات آن بوده (48) و نسب شناس برجسته ای به شمار می آید (49) اما با این همه، بیشتر اخبار علیه او حکم می کنند. (50) به هر حال ابومخنف از خانواده بزرگوار کوفه به حساب می آید که نقش برجسته ای را در حمایت از علی(ع) در جنگ ها ایفا نموده اند.

جدش مخنف بن سلیم به همراه تعدادی از افراد قبیله اش در جنگ جمل حضور داشته و برخی از آنان در همین جنگ کشته شده اند. (51) آنان به گواهی علی(ع) امتحان دوستی خود را خوب پس داده اند و حتی علی(ع) جد ابومخنف را به حکومت اصفهان و همدان گمارد (52) و هنگام اوج گیری فتنه از او تقاضا کرد که همراه او در جنگ صفین حضور یابد. (53) وی نیز زیر پرچم و نشان قبیله ازد (و گفته شده: قبیله بجیله، خثعم، انصار و خزاعه) در این جنگ حضور یافت و به همراه تعدادی از افراد قبیله اش کشته شد. (54) خانواده ابومخنف همواره به نفع علی(ع) در برخورد با شورش خوارج در نخيله (سال 38ق) و نیز در برخورد با یورش شامیان به سرکردگی نعمان بن بشیر در محل عین التمر (39ق) مشارکت جدی داشته اند. (55)

ابومخنف از مورخان بزرگ شیعه محسوب می شود و تعداد قابل توجهی از علمای سنی و شیعه به تشیع او تصریح کرده اند، (56) به جز ابن ابی الحدید (متوفای 655ق) که با تأکید می گوید: ((ابومخنف از شیعیان و بزرگان آنان نیست)). (57) محدثان، وی را درباب حدیث ضعیف دانسته و از او با تعبیرات تند، چنین یاد می کنند: ((چیزی ندارد و موثق نیست)) (58)، ((احادیث او متروک است)) (59)، ((شیعه دو آتشه و راوی اخبار آنان است)) (60)، ((راوی ضعیفی است)) (61)، ((خراب و غیر موثق است ... تباها است)) (62)، ((از رافضیان کوفه است ... و از گروه های ناشناخته ای روایت می آورد)). (63) و بالاخره این که: ((ساقط است)). (64)

ابومخنف از مولفان پرکار بوده و تعداد تألیفات او به پنجاه کتاب می رسد، که در آن ها از آغاز دوران وفات پیامبر (11ق) تا سقوط دولت امویان (132ق) بحث می کند. ولی بیش از همه به حوادث عراق از قبیل فتوحات، شورش ها و جنگ های داخلی آن مثل جنگ جمل، صفین، نهروان و کشته شدن علی(ع) می پردازد، چنان که از مسائل خوارج و انقلاب های شیعی نیز سخن می گوید. مجموعاً، تألیفات ابومخنف خلاصه ای از وقایع سیاسی و دینی عراق در طول این مدت است. وی هم چنین در بخش حوادث مدینه، از شورا، کشته شدن عثمان، خلافت علی(ع)، بحران رده و فتوحات شام نیز بحث می نماید. (65) مهم ترین تألیفات وی که ظاهراً حاوی روایات فتنه است عبارت اند از: النشوری، مقتل عثمان، صفین، جمل، نهروان، خربت بن راشد، بنی ناحیه، مقتل محمد بن ابی بکر، الاشتهر، محمد بن ابی حذیفه، الغارات، مقتل علی(ع)، الحکمین و بالاخره الاخبار.

انبوه تألیفات وی و تنوع موضوعات آن بر وسعت نظر وی دلالت می کند به طوری که بسیاری از علمای سنی به راحتی از او روایت نقل می کنند و آن را عیب نمی دانند. ابومخنف علاوه بر استناد به روایات خانواده و قبیله اش، زد، هم چنین از قبایل دیگری همچون طیء، نخع، جهبینه، همدان، کنده و غیر آن ها خصوصاً قبایل کوفی خبر اخذ نموده است، لذا روایات وی نشان دهنده دیدگاه عموم عراقیان و بالاخص کوفیان می باشد. وی در به کارگیری اسناد روایات تا اندازه ای مسامحه کاری نموده و برخی از اخبار خود را از گروه بزرگ راویانی که خود در صحنه حوادث حضور داشته و یا معاصر آن بوده اند، به دست آورده است.

وی علاوه بر این که به جزئیات امور، مثل تعیین تعداد کشته شدگان و قاتلان آنان در هر قبیله و هر شهر می پردازد، اخبارش را نیز به شیوه ادبی ارائه داده است، به طوری که حوادث را به شکل زنده ای نشان می دهد. اخبار ابومخنف مملو از خطبه ها، مدارک تاریخی، شعر و سوره های قرآنی است و به طور کلی روایاتش از ویژگی طولانی بودن برخوردار است.

بلاذری 95 روایت از ابومخنف اخذ کرده است که 36 روایت مربوط به فتنه در زمان خود عثمان، 22 روایت در باره درگیری علی (ع) و عایشه و طلحه و زبیر و 37 روایت از کشمکش های میان علی(ع) و معاویه سخن می گوید. این روایات، حاوی هفت آیه، دو حدیث نبوی، 22 نامه، 16 خطبه، يك مدرک تاریخی، يك ضرب المثل و 116 بیت شعر است. روایات وی در عین طولانی بودن از يك موضوع مشخص سخن می گویند به جز هفت روایت که موضوعات گوناگونی را در برمی گیرند.

ابومخنف گرچه تصویر هماهنگی از فتنه در زمان عثمان و تحولات جنگ صفین ارائه می دهد، اما درباره جنگ جمل، با وجود این که کتاب مفصلی نیز درباره آن نوشته است، اطلاعات روشنی به دست نمی دهد. ظاهراً بلاذری از کتاب جنگ جمل ابومخنف روایتی را اقتباس نکرده است، بلکه برای انعکاس اخبار این دوره حساس، ترجیح داده است بر منابع و افراد دیگری مثل واقدی و مدائنی تکیه کند.

بررسی روایات ابومخنف درباره فتنه عثمان نشان می دهد که وی به علویان گرایش داشته و با تمام وجود از سیاست،

شخصیت و منزلت علی(ع) در میان امت اسلامی دفاع می کند، چنان که مواضع عایشه، طلحه، زبیر و معاویه را محکوم کرده و به شدت از سیاست امویان انتقاد می کند. وی سیاست های فضاحت بار عثمان را به تفصیل شرح داده، و تأکید می کند که کشته شدن او در نتیجه همین سیاست های ننگین بوده است.

بلاذری روایات ابومخنف را یا مستقیماً از تألیفاتش اخذ کرده و یا آن ها را از کتاب های هشام بن کلبی به واسطه پسر وی عباس به دست آورده است، گاهی نیز روایات ابومخنف را در ترکیب استناد جمعی وارد کرده و با لفظ ((گفته اند)) از آن ها یاد می کند.

#### 4) هشام بن محمد بن سائب کلبی (متوفای 204ق)

وی راوی چهارم بلاذری است که دانشمند نسب شناس(66) و راوی اخبار عرب و وقایع آنان می باشد(67) و گرایش به انساب و اخبار را از پدرش به ارث برده است.(68) محدثان، وی را در نقل حدیث مورد جرح و انتقاد قرار داده اند، زیرا علاوه بر این که از ذکر سند که روش معمول در حدیث نگاری است دوری جسته، در گزینش روایات تاریخی نیز به منابع بسیار محدودی اکتفا کرده است.

تعبیراتی که درباره اش آورده اند چنین است: ((داستان سرا و نسب شناس است)) (69) و غیر موثق، متروک(70) و کذاب(71) می باشد. در حالی که در کتب حدیث، روایتی از او نقل نشده است تا کذاب باشد! هم چنین به رافضی گری، ناموثق بودن(72) و تشیع(73) متهم شده است. اما بررسی های جدید حاکی از نفی این اتهامات بوده و نشان می دهد که هشام بن کلبی با تلاش خود، مشتاقانه به دنبال کشف حقایق و اخبار بوده است.(74)

خلفای عباسی به خاطر منزلت علمی هشام بن کلبی به او عنایت و توجه داشته اند. مهدی خلیفه عباسی (متوفای 169 ق) او را از نزدیکان خود و کاتب شروط (در معاملات) قرار داد.(75) وی با مأمون نیز مرتبط بود و کتاب الفرید فی النسب را برای وی نگاشت.(76) وی از مولفان پرکاری بود که تألیفاتش به 150 کتاب می رسید، از قبیل: کتاب خطبه های علی بن ابی طالب(ع)، التاریخ، اخبار الخلفاء، صفات الخلفاء و بالاخره نسب آل ابی طالب که ظاهراً حاوی روایات مربوط به فتنه عثمان اند. وی علاوه بر رجوع به تألیفات پدرش محمد بن سائب کلبی و دنبال کردن بحث های او در دایره ای وسیع تر، هم چنین از کتب عوانه و ابومخنف استفاده کرده است. بلاذری 37 روایت از ابن کلبی اقتباس کرده است که چهارده روایت درباره فتنه در زمان خود عثمان، و پنج روایت مربوط به درگیری بین اردوگاه علی(ع) و اردوگاه عایشه، طلحه و زبیر است و هجده روایت دیگر درباره کشمکش های میان علی(ع) و معاویه سخن می گوید. این روایات حاوی يك آیه، دو حدیث نبوی و يك ضرب المثل است.

همه آن ها علاوه بر اختصار، دارای موضوع واحدیاند به جز يك روایت طولانی که دارای موضوعات گوناگون است. با توجه به این که بنی عباس از علی(ع) پشتیبانی کرده و در ماجرای جمل و صفین از وی جانبداری کرده اند، می توان گفت که روابط خوب هشام بن کلبی با خلفای عباسی روی موضع گیری بی طرفانه او اثر گذاشته است، زیرا وی از امویان انتقاد کرده و آنان را مسئولان اصلی فتنه و غاصبان حقیقی حقوق و حکومت علویان و عباسیان معرفی می کند. با وجود این که ابن کلبی درباره این دوره از تاریخ اسلامی تألیفاتی دارد، اما بلاذری درباره درگیری علی(ع) و عایشه و طلحه و زبیر ترجیح داده است که از منابع و مورخان دیگری مثل ابومخنف و واقدی استفاده کند. بلاذری روایات ابن کلبی را یا مستقیماً از کتاب هایش اخذ کرده، یا آن ها را از طریق فرزند وی عباس و یا از طریق عبدالله بن صالح عجلی به دست آورده است.

#### 5) محمد بن عمر بن واقد؛ ابوعبدالله واقدی (متوفای 2073)

وی راوی پنجم بلاذری و دریای علم و تفحص بوده است.(77) نام او در علوم تاریخ، غزوات، سیره ها، طبقات، فتوحات و اختلافات مربوط به حدیث، فقه و احکام بسیار مشهور است و یکی از متخصصین در قضایای حجاز و سیره ... و فتوحات شام محسوب می شود.(78)

واقدی به مشخص کردن مکان ها و موقعیت های جغرافیایی حوادث تاریخ اهمیت می داد و درباره آن تفحص می کرد و بلکه خود شخصا به تحقیق آن می پرداخت. از او نقل شده است که: هرگاه به یکی از فرزندان صحابه و شهدا و موالی آنان می رسیدم بی درنگ از او می پرسیدم آیا از خانواده ات هیچ خبری درباره محل جهاد و شهادت وی شنیده ای؟ و وقتی پاسخ مرا می دادند به همان منطقه می رفتم تا با چشم خودم آن را ببینم. هارون فروی می گوید: يك روز واقدی را در مکه دیدم در حالی که کوزه آبی با خود داشت، از وی پرسیدم کجا می روی؟ پاسخ داد: می خواهم به حنین بروم تا منطقه و موقعیت آن را از نزدیک ببینم.(79)

وی روایات، اخبار و احادیث غیر معروفی را نقل کرده است که بالغ بر بیست تا سی هزار حدیث می باشد و این امر به خاطر وسعت نظر علمی و بررسی پی گیر و جست وجوی دائمی منابع اطلاعات و مدارک مسموعات وی بوده است. اما محدثان وی را متهم کرده اند که:

هر خبری را جمع و ذخیره نموده و بد و خوبش را با هم مخلوط کرده است.(80)

و یا گفته اند:

علم زیاد ممکن است به سخنان نامانوس منجر شود و سخنان نامانوس ممکن است به اتهاماتی منجر گردد و واقدی نیز بی ارتباط با علم زیاد نبوده، لذا سخنان نامانوس و عجیب و غریبش بسیار زیاد است.(81)

اما تاریخ نگاران با دیدن این که دیگران از مطالب واقدی متابعت و استقبال نکرده اند، منکر سخنان نامانوس او نشدند لذا چنین مقرر شد که واقدی در باب حدیث، ضعیف است اما در غزوات و مسائل تاریخی، بی نیاز از رجوع به او نیستیم و حتی آثارش را باید بدون بحث وجدل پذیرفت، ولی در امور واجب و لازم، سزاوار نیست که از او یاد شود.(82)

استناد جمعی در نقل روایات، تقریباً شیوه منظم واقدی است تا به وسیله آن موضوع اصلی حوادث را نشان دهد. پس از به کارگیری استناد جمعی، به تفصیلات دیگر و روایات متضاد با آن می پردازد. این شیوه به روشنی دلالت بر این دارد که وی به روایات مکتب مدینه اعتماد کرده و یافته های خود را به آن ها افزوده است. اما علمای حدیث طریقه استناد جمعی را رد کرده و آن را مخالف شیوه حدیث شناسی می دانند. احمد بن حنبل (متوفای 241ق) می گوید:

بدترین کار واقدی این است که اسانید روایات را با هم جمع و مخلوط کرده است تا بتواند يك متن واحد و با بافت واحد از جانب گروهی ارائه دهد که احتمالاً اختلاف نظر دارند.(83)

اما به نظر ما چنین نیست بلکه شیوه کار واقدی نمایان گر درك تاریخی او و داشتن سبک ویژه ای در روایات است که پس از هماهنگ کردن آن ها، روایت جامعی را تحویل می دهد.

واقدی از شعر به طور معتدل استفاده کرده ولی در ارتباط با حوادث غزوات، بیشتر به آیات قرآنی استناد می کند و در مواقع حساس، پس از ذکر روایاتش که ادبیات داستانی در آن مشهود است، به بیان آیات قرآنی می پردازد. نظریه های محدثان در توثیق واقدی در باب حدیث، متفاوت است، برخی او را موثق می دانند و برخی دیگر او را ضعیف دانسته و متهم به دروغ و زیر و رو کردن احادیث کرده اند و تعبیرات تند زیر را درباره اش به کار برده اند: ((وی متروک است)) (84)، ((وی در مقامی نیست که از او روایت گردد)) (85)، ((نباید حدیثش نوشته شود اگر هم نوشته شود صرفا به خاطر عبرت گرفتن از مقایسه آن با روایات دیگر است)) (86)

از سوی دیگر، ابن ندیم تنها کسی است (87) که به تشیع واقدی اشاره می کند اما این نسبت، ثابت نشده است. واقدی روابط خوبی با خلفای عباسی داشت. چنان که راهنمای حج هارون رشید (متوفای 193ق) در سال 170ق گردید. (88) روابط مستحکم وی با خلیفه موجب شد که خود و اطرافیانش در سال 180ق به بغداد کوچ کنند و میان بغداد و رقه (همان جایی که اخیانا خلیفه اقامت می کرد) جابه جا شوند. سپس طولی نکشید که در زمان هارون رشید و سپس مأمون (متوفای 218ق) در شرق بغداد متولی امر قضا گردید. (89)

واقدی 33 کتاب تالیف کرده است که برجسته ترین آن ها حاوی روایات فتنه است؛ از قبیل: کتاب حمل، صفین، مقتل الحسین، تاریخ الکبیر، الدار، تاریخ طبقات و بالاخره کتاب السنه و الجماعه و ذم الهوی و ترک الخروج فی الفتن. واقدی به جمعآوری کتب معروف بود و همکاری داشت که روایان را برایش می نوشتند. وقتی می خواست از غرب بغداد کوچ کند ((کتاب هایش بر روی 120 ورق (بار اسب یا الاغ که تقریبا 83 - 301 کیلوگرم است) حمل شد. و گفته شده که وی پس از وفاتش 600 (هر قطر معادل کوله پشتی دو مرد است) قطر کتاب به جا گذاشت)). (90)

بلاذری هشتاد روایت از واقدی اخذ کرده است که 62 روایت درباره فتنه در زمان خود عثمان، سه روایت مربوط به درگیری بین اردوگاه علی(ع) و اردوگاه عایشه و طلحه و زبیر است و پانزده روایت از کشمکش های میان علی(ع) و معاویه سخن می گوید. این روایات، در برگزیده چهار آیه، پانزده حدیث نبوی، نه بیت شعر است که علاوه بر اختصار دارای موضوع واحدند به جز سه روایت که طولانی بوده و موضوعات گوناگونی دارند. بلاذری بر موثق بودن روایات واقدی تأکید می ورزد، به جز يك مورد، یعنی درباره کشته شدن کنانه بن بشر در حادثه یوم الدار، که بلاذری مضمون و گزارش آن را تصحیح می نماید.

روایات واقدی اگر چه تصویر روشن و هماهنگی از فتنه در زمان خود عثمان به دست می دهد، اما در درگیریهای حمل و صفین، به دلیل کمبود روایات، نتوانسته است تصویر روشنی از وقایع، ارائه دهد، در حالی که خود وی دو کتاب به نام های حمل و صفین در مورد وقایع این دو جنگ، نگاشته است. ظاهرا دلیل عدم اقتباس بلاذری از این دو کتاب این بوده که وی برای انعکاس اخبار این دوره، ترجیح داده است از منابع و افراد دیگری مثل مدائنی و ابومخنف استفاده کند. بررسی روایات واقدی درباره مسئله فتنه، نشان دهنده تمایلات علوی اوست، اما این تمایلات به دور از حزب گرایی است. واقدی علی(ع) را در برخورد با اردوگاه عایشه و طلحه و زبیر و هم چنین اردوگاه معاویه، تأیید کرده و از سیاست عثمان به شدت انتقاد می کند. بلاذری روایات وی را از تالیفاتش و نیز از استادش محمد بن سعد به دست آورده است.

### 6 هیثم بن عدی (متوفای 209ق)

وی راوی ششم بلاذری و نسب شناس است که به اخبار مردم و اعراب و نیز وقایع، سیره ها، اشعار، زبان، معایب و علومشان اهتمام می ورزیده است. (91) وی را ((صاحب اخبار، اسامی و اشعار)) (92) دانسته اند و ((مطالب زیادی از کلام، علوم، اشعار و لغات عرب نقل کرده است)). (93) هم چنین به ((مورخ علامه)) توصیف شده است. (94) اما محدثان، وی را به دلیل سهل انگاری در ذکر سند که با شیوه کار حدیث سازگار نیست، مورد جرح و انتقاد قرار داده اند، لذا او را متهم به ((دروغ)) کرده و گفته اند: ((احادیث وی متروک است)) (95) و ((بزرگان درباره وی سکوت کرده اند)). (96) وی متهم شده که با خوارج هم عقیده است در حالی که با توجه به بررسی روایات هیثم که مربوط به تحریکات اجتماعی و سیاسی در دو عصراموی و عباسی است می توان پی برد که چنین تهمتی واقعا بی اساس است. (97) از سوی دیگر جاحظ (متوفای 255ق) وی را به شعوبیه متهم نموده است. (98) اما پذیرفتن این تهمت نیز بسیار دشوار است، چون در هیچ يك از کتب گوناگون تاریخ، ادبیات و انساب، روایتی از هیثم وجود ندارد که به تمجید فارسیان و اثبات برتری آنان بر اعراب پردازد و در شرح حال او که در منابع آمده به هیچ وجه چنین چیزی یافت نشده است.

تهمت دیگر این است که وی به عیب جویی و طعن عباس بن عبدالمطلب پرداخته است، تا جایی که هارون رشید (متوفای 193ق) بر او خشم گرفته و او را روانه زندان ساخت و پس از چندی توسط امین، خلیفه عباسی (متوفای 198ق) آزاد شد. اما این وصله نیز به هیثم نمی چسبد. ظاهرا این تهمت به وسیله قبیله حارث بن کعب، یعنی قبیله همسرش شایع شده بود تا هارون را به خشم آورد و او را عقاب کرده، همسرش را از او جدا نماید. انگیزه این شایعه پراکنی هم این بود که هیثم کتابی در بدگویی و مذمت این قبیله نگاشته بود و آنان نیز قصد انتقام داشتند اما این شایعه عملا موفق نبود. اساسا هیچ روایتی از هیثم نقل نشده است که بر طعن عباس بن عبدالمطلب دلالت کند و بلکه این امر با منزلت خاصی که هیثم نزد خلفای عباسی داشته منافات آشکاری دارد. جالب توجه این که یکی از روایات هیثم صریحا درباره بیان سخاوت عباس بن عبدالمطلب و اخلاق خوب اوست. بنابراین تنها يك دلیل برای وارد کردن این تهمت ها می توان یافت و آن این که: وی حالات و اخبار مردم را به طور دقیق نقل می کرد و چون امور پنهانی آنان را آشکار می ساخت، لذا از او بیزار بودند و علیه او نزد کارگزاران حکومت سخن چینی می کردند و شعرا را تشویق به هجو و مذمت او می نمودند. (99)

هیثم بن عدی روابط خوبی با خلفای عباسی داشت. طبق نقلی وی از همنشینان مخصوص منصور عباسی (متوفای 158ق)، مهدی (متوفای 169ق)، هادی (متوفای 170ق) و هارون رشید بوده است. همین امر جاحظ را واداشت که هیثم را به تحریف تاریخ به نفع بنی عباس متهم کند. اما این اتهام سنگینی است که نمی توان به راحتی از آن مطمئن شد، چون اخبار مربوط به دولت عباسی در میان روایات هیثم بسیار اندک است. هیثم از مولفان پرکاری بود که تالیفاتش بالغ بر 53 کتاب می گردد؛ از قبیل: تاریخ حسب السنین، تاریخ العجم و بنی امیه، تاریخ الاشراف الکبیر، تاریخ الاشراف الصغیر، خوارج، اخبار الحسن(ع)

و وفاته، مدیح اهل الشام، خط الکوفه، و لاه الکوفه و بالاخره فخر اهل الکوفه علی البصره. ظاهرا این تألیفات، حاوی روایات مربوط به فتنه عثمان نیز هستند.

بلاذری 21 روایت از هیثم اخذ کرده است که پنج روایت مربوط به فتنه در زمان خود عثمان و يك روایت درباره درگیری جمل و پانزده روایت مربوط به کشمکش های جنگ صفین می باشد. ویژگی این روایات آن است که با وجود کمی تعداد، حاوی 68 بیت شعر، سه خطبه و يك نامه است. این روایات علاوه بر اختصار، دارای موضوع مشخصی نیز هستند، به جز سه روایت که طولانی بوده و درباره موضوعات گوناگون سخن می گویند. روایات هیثم اگر چه نتوانسته است از فتنه در زمان خود عثمان و نیز از درگیری بین اردوگاه علی(ع) و اردوگاه عایشه و طلحه و زبیر تصویر روشنی ارائه دهد، اما حوادث جنگ صفین را به صورت تقریباً هماهنگی مطرح کرده است.

روایات هیثم از نظر بلاذری به عنوان يك عامل کمی و موید روایات ابومخنف، واقدی و مدائنی به حساب می آید، ولی ظاهرا بلاذری به خاطر اتهامات وارد بر هیثم، از روایات او اقتباس چندانی نکرده است. بررسی روایات هیثم درباره فتنه، حاکی از تأیید او از علی(ع) در برخورد با معاویه و خوارج است و جالب توجه این که در روایات هیچ گونه اشاره ای به تمجید از نقش عباسیان در طول این مدت یافت نمی شود. بلاذری روایات هیثم را درباره فتنه عثمان، یا مستقیماً از تألیفاتش اخذ کرده، یا آن ها را از طریق حفص بن عمر(متوفای 246ق) و عمر بن بکر به دست آورده است، البته يك روایت را نیز با تعبیر ((برخی از اصحاب ما)) نقل می کند.

### 7) علی بن محمد مدائنی (متوفای 225 ق)

وی راوی هفتم بلاذری، دانشمند وقایع، اخبار عرب و انساب آنان است و شعرهای زیادی نقل کرده و دانشمند غزوات و فتوحات، خصوصا درباره ((قضایای خراسان، هند و فارس... و فتوحات شام)) است. (100) وی در میان راویانی که به جمعآوری اخبار اسلام همت می گماردند از پیشوایان زمان خود به شمار می آید. (101) تاریخ او ((بهترین تاریخ محسوب شده و حتی دیگران، تواریخ خود را از وی اخذ کرده اند)). (102) محدثان در موثق دانستن او در باب حدیث اختلاف نظر دارند؛ مثلا در حالی که یحیی بن معین(متوفای 233ق) وی را موثق محسوب می کند اما عبدالله بن عدی(متوفای 360ق) او را چندان ((قوی)) نمی داند و می گوید: ((وی صاحب اخبار است اما روایات مستندش بسیار کم است)). (103) با این همه، مدائنی در علم تاریخ، حجت معتبر شمرده شده و علما او را حتی در باب روایات بدون سندش، موثق دانسته اند. (104)

مدائنی به دلیل دقت ورزی در انتخاب روایات و پیروی از روش محدثان در ارزیابی احادیث، مورد تحسین مورخان و محدثان قرار گرفته است. وی نسبت به اخباریان پیش از خود، بیشتر از همه به منابع و مدارك مدنی و عراقی استناد کرده است تا بتواند تصویر هماهنگی از اخبار خود ارائه دهد، لذا گرایش به این دارد که روایات تاریخی را با استناد به تألیفات گذشتگان در يك مجموعه گسترده تر و منظم تر نشان دهد؛ مثلا هم از اخباریان و هم از غزوه نویسندگان مثل محمد بن اسحاق(متوفای 151ق)، ابومخنف و واقدی اخذ مطلب نموده است و سپس بحث های خود را به آن ها می افزاید. علاوه بر این او در ابراز افکار خود بسیار صریح و شجاع بود؛ به عنوان نمونه: روزی مأمون خلیفه عباسی وی را طلبید و موضع تمایلات اهل شام نسبت به بنی امیه را با او در میان گذاشت. مدائنی گفت: بنی امیه هیچ روایتی را قبول نمی کردند مگر آن که مربوط به نوحه سرایی و سوگواری باشد. از او پرسیده شد: چرا؟ وی پاسخ داد: چون روایات سوگواری براخلاق بزرگوارانه دلالت می کند. هم چنین با وجود این که ارتباطش با خلفای عباسی حاکی از تمایلات شیعی اوست اما برخی او را ((دارای مذهب عامه)) توصیف کرده اند. (105)

مدائنی از مولفان پرکار بود و تألیفاتش بالغ بر 261 کتاب می شود، که در آن ها به دوران زندگی پیامبر(ص) تا تاریخ عباسی می پردازد و از موضوعات زیر سخن می گوید: سیره، قریش، فتوحات، ازدواج بزرگان و اخبار زنان، تاریخ خلفا، وقایع و درگیریهای داخلی امت اسلامی تا دوره معتصم عباسی(متوفای 227ق)، اخبار عرب و بالاخره تاریخ شاعران.

مهم ترین تألیفاتش در باب فتنه عثمان عبارت اند از: نسب قریش و اخبارها، اخبار ابي طالب و ولده، آل ابي العيص، آل ابي العاص، خبر حکم بن ابي العاص، اسماء من قتل من الطالبین، عبدالله بن عامر بن کریز، تسمیه الخلفاء و کناهم و اعمارهم، تاریخ الخلفاء، اخبار الخلفاء الکبیر، مقتل عثمان، جمل، صفین، الغارات، خوارج، نهران، خبر ضابی بن حارث برجمی، بنوناجیه و خیرت بن راشد، مصفله بن هبیره، خطب علی(ع) و عماله، عبدالله بن عامر حضرمی، الخونه لامیرالمومنین علی(ع)، و بالاخره خبر البصره و فتوحها.

بلاذری 103 روایت از مدائنی اخذ کرده است که 42 روایت مربوط به فتنه در زمان خود عثمان و هفت روایت درباره کشمکش های میان اردوگاه علی(ع) و اردوگاه عایشه و طلحه و زبیر است و روایات دیگر از درگیری بین اردوگاه علی(ع) و معاویه سخن می گوید. این روایات، حاوی يك آیه قرآن، نه حدیث نبوی، سه ضرب المثل، هشت نامه، دو خطبه، يك مدرک تاریخی و بالاخره 62 بیت شعر است. همه آن ها مختصرند و از موضوع مشخصی سخن می گویند به جز دو روایت طولانی که مشتمل بر موضوعات گوناگون اند.

مدائنی در روایات خود نتوانسته است تصویر روشن و هماهنگی از فتنه در زمان خود عثمان و نیز تحولات مربوط به درگیریهای بین علی(ع) و معاویه به دست دهد، اما نسبت به رویدادهای مربوط به کشمکش های اردوگاه علی(ع) و اردوگاه عایشه و طلحه و زبیر، با وجود این که کتاب مفصلی نیز درباره جنگ جمل تألیف کرده، نتوانسته است به روشنی مطلب را بیان کند و ظاهرا به همین علت است که بلاذری در انعکاس اخبار این دوره، به منابع و افراد دیگری مثل واقدی و ابومخنف استناد کرده است. البته روایات مدائنی درباره درگیری علی(ع) با اردوگاه عایشه و طلحه و زبیر کمابیش متصف به واقع گرایی بوده و از ذهنیت گرایی دور شده است، چون خود وی یکی از چهره ها و راویان برجسته بصره بوده است و شاید علت بی اعتنائی و بی اعتمادی بلاذری به روایات مدائنی درباره جنگ جمل، همین باشد که مدائنی سعی دارد دیدگاه اهل بصره را در پشتیبانی از عایشه و طلحه و زبیر ترجیح داده و آن را تأیید کند.

اما بررسی روایات مدائنی درباره فتنه عثمان به خوبی نشان می دهد که وی تلاش کرده است داوری بی طرفانه ای داشته باشد، زیرا چه در طرح حوادث فتنه در زمان خود عثمان و چه در شرح درگیری بین دو اردوگاه علی(ع) و معاویه، جانب اعتدال را رعایت کرده و از انتقادات شدید یا مستقیم پرهیز نموده است. موضع گیری معتدلانه او چنان است که اگر از عثمان انتقاد



می کند در همان جا از او دفاع نیز می نماید یا چنان چه انتقادات مربوط به معاویه را مطرح می کند، در عین حال به طور غیر مستقیم به ذکر روایات مبهمی در تجلیل از وی نیز می پردازد. همین طور اگر منزلت و افتخارات علویان را بیان می کند در عین حال از اتهامات وارد بر آنان در ایجاد فتنه نیز غافل نیست و بالاخره گرچه روایات تحسینآمیزی از عباسیان در پایان بخشیدن به فتنه و پشتیبانی از علی(ع) ذکر می کند، اما در کنار آن ها روایات دیگری را نیز مبنی بر این که بنی عباس منافع خود را بر منافع علی(ع) مقدم داشته اند، مطرح می کند. به هر حال بلاذری، روایات استنادش مدائنی را درباره فتنه یا مستقیما از خود وی اخذ کرده و یا آن ها را از تالیفاتش به دست آورده است.

### ج - شیوه کار

بلاذری در میان روایات فتنه که مجموع آن ها بالغ بر 889 روایت می شود الفاظی را به کار می برد که حاکی از ((شنیدن)) و ((مشافهه)) (مکالمه رودرو) یعنی ارتباط مستقیم است و بر هم عصر بودن وی با روایانش دلالت می کند؛ از قبیل: ((برای ما نقل کرد)) (106)، ((برای من نقل کرد)) (107)، ((به من گفته است)) (108)، ((برخی از یاران ما بر ایمان نقل کرده اند)) (109)، ((برای من نقل شد)) (110) و یا تعبیر ((قرائت)) را به کار می برد که به معنی مطالعه کردن منابعی است که روایانش را از آن ها اخذ کرده است؛ مثلا می گوید: ((در کتاب عبدالله بن صالح عجلی چنین خوانده ام که...)) (111) البته درستی و ارتباط زنجیره ای اسناد لزوما بدین معنا نیست که وی روایانش را حتما از طریق شنیدن یا مکالمه رودرو کسب کرده باشد، چرا که هر استاد مورخی ناگزیر از نقل حدیث از يك منبع مدون است، هر چند هم عصر آن نباشد، و گرنه روایانش عموما مورد قبول واقع نخواهد شد.

به هر حال با بررسی روایات فتنه در نزد بلاذری می توان چنین نتیجه گرفت که وی نخست از اساتید خویش مطالبی را شنیده و ثبت کرده، سپس از نوشته های مدون، روایاتی را اخذ نموده است. هم چنین برای اعتبار بخشیدن به گزارش های خود الفاظی را ذکر کرده که نشان می دهد وی از تالیفات اساتیدش یا دیگران مستقیما روایت نقل کرده است؛ مثلا می گوید: ((زهري گفته است))، ((ابومخنف گفته است))، ((عیسی بن یزید بن داب لیثی (متوفای 171ق) گفته است))، ((هشام بن کلبی گفته است))، ((وافدی گفته است))، ((هیثم بن عدی گفته است))، ((مدائنی گفته است)) و بالاخره ((مصعب زبیری(متوفای 236ق) گفته است)).

ظاهرا علت تمسك بلاذری به استناد جمعی این است که اسناد روایات در قرن سوم هجری آن چنان مشخص و نمایان بوده که ذکر نام راویان مشهور در هنگام استناد به روایان، کفایت می کرده است. البته باید توجه داشت که این شیوه، مانع از شناخت راویان اصلی و نخستین است. بلاذری در پاره ای از روایاتش الفاظ مبهمی را به کار می برد، از قبیل: ((برخی راویان گفته اند))، ((گفته شده است))، ((گفته می شود))، ((روایت شده است))، ((روایت شده است از...))، ((روایت کرده است))، ((در روایتی چنین آمده))، ((از روایتی چنین برمیآید)) و بالاخره ((برخی از اهل مدینه روایت کرده اند)) بلاذری در طرح روایات فتنه از غروه نویسندگان و روایانی استفاده کرده است که محدثان، آنان را در باب حدیث ضعیف دانسته اند؛ مانند: ابومخنف، هشام بن کلبی، واقدی، هیثم بن عدی و مدائنی، و این عمل حاکی از تسامح و آسان گیری تاریخ نگاران در اخذ مطلب از این گونه راویان است؛ خصوصا در مواردی که حرامی را حلال نمی کند و حلالی را تبدیل به حرام نمی نماید. البته علما شرایط مورخ را مانند شرایط محدث چهار چیز می دانند که عبارت است از: عاقل بودن، دقت و تسلط داشتن، مسلمان بودن و عادل بودن.

علما توجه دارند که اجرای قواعد ارزیابی حدیث بر تاریخ، امری نسبی است که طبیعت روایات آن را محدود می کند، زیرا روشن است که:

تاریخ نگار می تواند قول ضعیفی را در باب تشویق، تهدید و کسب عبرت نقل کند و در عین حال هشدار دهد که این قول ضعیفی است. اما استناد به قول ضعیف در باب ذات خدا و صفاتش و نیز در احکام شرعی، هرگز برای مورخ جایز نخواهد بود. (112)

برخی از مورخان معتقدند که آوردن روایاتی از راویان ضعیف یکی امر نسبی است و از باب ((حدیثش قابل نقل است اما قابل استناد نیست)) یا ((حدیثش برای کسب عبرت ذکر می شود)) یا ((حدیثش به خاطر شناختن او نوشته می شود)) و یا ((نقل کردن از او جایز نیست مگر برای خواص، آن هم به خاطر کسب عبرت)) می باشد. به همین مناسبت ابن حجر(متوفای 852ق) اشاره می کند که حافظان پیشین در نقل کردن احادیث جعلی، بدون هیچ اظهار نظری درباره صحت و سقم آن ها، تنها به ذکر اسنادشان اکتفا می کرده اند، زیرا اعتقاد داشتند که وقتی حدیثی را با اسناد آن روایت کنند دیگر از زیر بار مسئولیت آن به در آمده اند. لکن نکته مهم و قابل ذکر که بسیاری از مورخان و در رأس آنان بلاذری و طبری به آن معتقدند این است که ارزیابی و ارزش گذاری محدثان درباب روایات، هیچ گونه الزامی برای مورخان به وجود نیاورد. بدین ترتیب ممکن است راویان ضعیف در علم حدیث، راویان ثقه و مورد اعتمادی در علم تاریخ محسوب شوند.

بلاذری برای رهایی از تکرار اسناد روایات به شیوه استناد جمعی تمسك جسته است؛ خصوصا آن که برخی از راویان وی آن چنان مکررند که تنها در برخی از حروف و کلمات، اختلافات جزئی دارند و پرداختن جداگانه به آن ها هیچ فایده ای نداشته و طولانی و خسته کننده می گردد. البته به کارگیری شیوه استناد جمعی، در واقع دنباله روش مورخان در اوایل قرن دوم هجری بوده و استفاده از آن، زمانی آغاز شد که انتقال دانش و آگاهی در میان مسلمانان به تدریج از شکل شنیداری و مکالمه رودرو، به صورت کلمات مکتوب در آمد و استناد سینه به سینه جای خود را به استناد براساس کتاب های منبع داد. استناد جمعی عبارت است از یکی کردن اسناد روایات تاریخی و گردآوری متون آن ها در يك متن واحد، که ناگزیر از انجام اصلاحاتی در تعبیرات و کلمات روایات خواهیم شد؛ مثل ادغام متن های کوتاه روایی در متن های بلند.

مورخان اواخر قرن سوم هجری و در رأس آن یعقوبی(متوفای 292ق) و ابن اعثم (متوفای 314ق) اسناد روایات معروف و تثبیت شده را جذب کرده و احیانا فقط در مقدمه تالیفاتشان به آن اسناد، اشاره ای می کردند. اما بلاذری به طریقه اهل حدیث، نزدیک تر بوده و اسناد روایات را تا حدودی ذکر کرده و آن ها را به طور کلی حذف نمی کند. شاید بتوان گفت که توجه به اسناد، تنها تا اواخر قرن سوم و اوایل قرن چهارم هجری پدیده روشنی بوده است.

بلاذری شیوه استناد جمعی را به شکل های گوناگونی در روایات فتنه به کار برده است. او پاره ای از اسانید را در يك سند گرد آورده و اشاره نموده که متون آن ها را در همدیگر ادغام کرده است؛ مانند: نقل کرد برای من روح بن عبدالمومن از وهب بن جریر از ابن جعدیه از صالح بن کیسان، و نیز نقل کرد برای من عباس بن هشام از پدرش و او نقل کرد از سلسله اسانید ابومخنف، و البته من این دو حدیث را به همدیگر نزدیک نموده و آن ها را تلفیق کرده ام، بدین ترتیب آنان گفته اند که... و مثل:

نقل کرد برای من محمد بن سعد از واقدی و او از محمد بن عبدالله و او از زهری، و نیز نقل کرد برای من عباس بن هشام از پدرش و او از جدش، و البته در یکی از این دو حدیث، اضافه ای وجود داشت اما من آن دو را به همدیگر نزدیک نموده و تلفیقشان کرده ام.

هم چنین گاهی تنها به ذکر اسامی منابع مستقیم خود اکتفا کرده و سلسله اسانید روایات را نادیده می گیرد؛ نظیر: ((نقل کرده اند برای من ابوخیمه، خلف بن سالم مخزومی و احمد بن ابراهیم که...)) و مثل: ((نقل کردند برای ما احمد بن هشام و عمرو بن محمد که...)) چنان که گاهی فقط قسمتی از سلسله اسانید منابع را ذکر کرده و از بقیه قسمت ها صرف نظر نموده است، یعنی به عبارت ((و غیره)) اکتفا نموده تا نشان دهد که شیوه استناد جمعی را به کار برده است؛ مانند: ((نقل کرد برای من عباس بن هشام از پدرش و از ابومخنف و غیره که...)) و مثل ((نقل کرد برای من عمری از هیثم بن عدی و او از عوانه و غیره که...)).

به هر حال بلاذری بدون آن که به منابع یا اسانید تلفیق شده در استناد جمعی اشاره کند 99 بار از کلمه ((گفته اند)) استفاده کرده است که بر حذف اسناد دلالت می کند. وقتی روایات فتنه بلاذری را که مستند به ((گفته اند)) است با روایات فتنه طبری مقایسه کنیم می بینیم که دوازده روایت کاملاً مشابه روایات ابومخنف و قابل تطبیق با آن است. سبب اصلی این شباهت ها همان تاکید بلاذری بر به کارگیری شیوه استناد جمعی است. علاوه بر این که وی بسیار مایل بوده از ذکر اسانید روایاتی که متون آن ها شبیه به هم است خلاص گردد. با این حساب تعداد روایات فتنه که در آن ها از شیوه استناد جمعی استفاده شده است بالغ بر 174 روایت می شود.

بلاذری در طرح حوادث فتنه شیوه ای هماهنگ و استوار اما طولانی و مفصل دارد، زیرا تفصیلات فتنه را در ضمن شرح حال و تاریخ و اقوال بزرگان ذکر می کند. همین امر باعث شده است که حوادث ناسازگار در فتنه عثمان رنگ و لعاب مفیدتری پیدا کرده و سرشار از سیره ها، خطبه ها، ضرب المثل ها و اشعار باشد. زبان بلاذری به خاطر به کارگیری صحیح کلمات و روشنی معانی، از دیگران متمایز است، زیرا وی از گروه نویسندگانی بود که به آداب لغت توجه داشته و از فرهنگ بالایی برخوردار بوده اند. بلاذری به هنگام ذکر اسامی افراد، آن ها را به همان صورت اصلی ثبت کرده و به آن ها اعراب نداده است تا خواننده نپندارد که تغییرات ناشی از اعراب گذاری، جزء ثابتی از این نام ها است. خود وی آشکارا به این موضوع اشاره می کند که: من در این کتاب، اسامی را به شکل اصلی خودشان نوشته و اعرابی به آن ها نداده ام تا برخی از تلفظهای مربوط به اسم منصوب، با اجزای ثابت اسم اشتباه نشود و دیده ام که برخی از اسانید نیز به همین شیوه عمل کرده اند.

بلاذری در لایه لای طرح حوادث فتنه سعی می کند نخست از منابع محلی که درباره شخص یا حادثه مربوطه سخن می گویند کمک بگیرد، سپس به منابع و روایات دیگری پردازد؛ مثلاً هنگام سخن گفتن از عراقیان و یا در ذکر اخبارشامیان و یا در بررسی اوضاع حجاز، نخست به خود اهالی این مناطق استشهد می کند. بلاذری به بررسی و تنظیم پاره ای از روایاتی که دارای اسناد مختلف و در عین حال مضمون واحدند می پردازد و به چند قسم محدود از آن ها اکتفا نمی کند. روایات فتنه در نزد بلاذری حاوی 986 بیت شعر است که بر زبان برخی از صاحبان شرح حال ها جاری گردیده و یاد در وصف آنان سروده شده است و یا مربوط به مسائل فتنه و تحولات گوناگون آن می باشد.

بدون شك طبع شعر بلاذری و علاقه او به تنظیم اشعار، تاثیر به سزایی در استفاده از شعر به عنوان يك منبع مهم برای کتاب انساب الاشراف وی داشته است. با وجود این به دیوان ها و منابع اشعار در کتاب خود اشاره ای نمی کند. روایات فتنه در کتاب بلاذری حاوی 87 خطبه، 54 نامه، هفت مدرک تاریخی، 109 آیه قرآن، 43 حدیث نبوی و 17 ضرب المثل است. بلاذری در گزارش از فتنه، با وجود پیچیدگی و پیاپی بودن حوادث فتنه، بسیار دقیق عمل می کند؛ مثلاً ذکر برخی از خبرها را به وقت معینی موقوف می کند و می گوید: ((ان شأ الله آن را در آینده ذکر خواهیم کرد)). وی از تکرار مطالب پرهیز کرده، و در مورد خبر تکراری اشاره می کند که این خبر قبلاً در جاهای دیگر ذکر شده و جایش را نیز مشخص می کند.

بلاذری نسبت به توثیق، تضعیف و بی طرفی در باب روایات، اظهار نظر می کند؛ مثلاً برای توثیق روایات چنین می گوید: ((روایت اولی بهتر است))، ((او حجت است))، ((درست این است که))، ((آن حجت است)) و بالاخره ((خبر درست همان اولی است)). و درباره ضعف روایات چنین می گوید: ((آن حجت نیست))، ((آن باطل است))، ((این خبر نادری است که فقط گروهی از خوارج آن را نقل می کنند))، ((غلط است))، ((نخ نما و ضعیف است)) و بالاخره ((جعلی است)).

چنان که عبارات تردیدآمیزی از قبیل: ((گمان کرده است))، ((گمان می کند))، و ((گمان می کنند)) نیز به کار برده است. گاهی هم از موضع بی طرفانه می گوید: ((والله اعلم))، چون نمی تواند روایت مورد نظر را موثق یا ضعیف بداند. هم چنین در مقایسه روایات، خصوصاً به هنگام اختلاف روایان، گاهی روایتی را بر دیگری ترجیح می دهد.

روابط خوب بلاذری با عباسیان بر نوشته های او اثر گذاشته است؛ مثلاً ملاحظه می شود که پس از ذکر اعتراف ابوهاشم عبدالله بن محمد بن حنفیه در نزد محمد بن علی بن عبدالله بن عباس (متوفای 125ق) مبنی بر این که: ((ما گمان می کردیم که امامت و حکومت از آن ماست اما دیگر، شبهات از بین رفته و معلوم شده که یقیناً تو امام هستی و خلافت در میان فرزندان تو خواهد بود)) بلاذری درباره این اعتراف چنین اظهار نظر می کند: ((بنابراین مردم به سوی او (یعنی محمد بن علی که از بنی عباس بوده) گرایش یافته و امامت و فرزندان را تثبیت نمودند)) (113) و این امر حاکی از تأیید بلاذری از بنی عباس است. چنان که تمایلات وی به عباسیان، از شرح حالی که برای عباس بن عبدالمطلب (متوفای 32ق) نگاشته نیز آشکار می شود؛ از قبیل: ذکر احادیث بسیار زیادی از پیامبر (ص) در تجلیل از عباس، بیان منزلت وی نزد پیامبر (ص)، اسلام آوردن عباس در شب بیعت عقبه، این که وی در شب بدر به اجبار قریش به همراه آنان بیرون آمده است، این که وی سعی

کرده تا مشرکین پراکنده شوند، این که او جاسوس پیامبر در مکه بوده است، و بالاخره آوردن حدیثی منسوب به پیامبر (ص) که به عمویش عباس می گوید: ((نبوت در بین شماست و خلافت هم در بین شماست))، (114) بلاذری در خلال بحث از تحولات فتنه، از نقش عبدالله بن عباس (متوفای 68ق) در پشتیبانی و تأیید علی (ع) در برخورد با دشمنانش سخن می گوید و اشاره می کند که علی (ع) چگونه از نقش ابن عباس قدردانی و تجلیل به عمل آورده است. وی با وجود این که در برابر شکنجه و آزار خلفای عباسی نسبت به علویان موضع بی طرفانه ای اتخاذ می کند، در عین حال بر روابط مستحکم علویان و عباسیان نیز تأکید می ورزد. بلاذری هر يك از خلفای عباسی را با لقب امیرمومنان یاد کرده و پس از مرگشان بر آنان رحمت می فرستد. (115) وی از دولت عباسیان به دولت مبارک تعبیر می کند. البته پاره ای از اخبار مربوط به پیمان شکنی آنان را نسبت به دشمنانشان یادآور می شود؛ مانند آن چه که درباره ابوجعفر منصور عباسی آورده است. ممکن است انتقادات پراکنده و غیر مستقیم وی را چنین تفسیر کنیم که این ها را بیشتر برای نشان دادن تجربه سیاسی و ورزیدگی در رهبری خلفا آورده است، نه برای افشای خیانت و پیمان شکنی آنان. شاید هم بتوان گفت که بلاذری با این کار تلاش می کرده است موضع بی طرفانه خود را نشان دهد تا اعتدال روایات وعدم جانبداریش از عباسیان را به اثبات برساند. بلاذری از امویان و در راس آنان عثمان به شدت انتقاد کرده و روایات زیادی را جمع آوری نموده است که سیاست عثمان و خروج او از سنت پیامبر (ص) و دو خلیفه قبلی را محکوم می نماید. وی اشاره می کند که عموم مسلمین و خصوصا بزرگان صحابه، سیاست عثمان را رد کرده بودند و توضیح می دهد که سعی و تلاش مردم شهرهای مختلف برای توجیه سیاست عثمان، هیچ فایده ای به حال او نداشته است و تأکید می ورزد که کشتن عثمان يك عمل مردمی بوده که مسئولیت آن را خود عثمان باید به عهده بگیرد و آن را نتیجه حتمی اعمال اشتباهش بداند. چنان که از یورش معاویه برخلاف علی (ع) انتقاد کرده و نشان داده است که موضع گیری او اشتباه بوده و هیچ گونه حقی در خون خواهی عثمان نداشته است. البته وی به صورت گذرا در شرح حال معاویه، به آن دسته از احادیث نبوی که حاوی تجلیل از ایمان معاویه است، در کنار روایات دیگری که او را تکفیر کرده و مردم را تشویق به کشتن وی کرده اند، اشاره می نماید. (116) این گونه موضع گیری درباره معاویه فایده دو طرفه داشت؛ یعنی از طرفی موجب خشنودی عباسیان می شد که دشمن معاویه بوده و بر روی منابر به او لعنت می فرستادند و از ذکر افتخارات معاویه و عموم امویان طفره می رفتند؛ خصوصا آن که عصر عباسیان شاهد ((تدوین حدیث، فقه و تفسیر بوده و تدوین علوم و طبقه بندی آن ها افزایش یافته و کتاب های مربوط به زبان عربی، لغت، تاریخ و حوادث اجتماعی مرتب و منظم گردیده است. در حالی که پیش از این، بزرگان علم با تکیه بر حافظه خود سخن می گفتند یا علم و دانش را از نوشتارهای صحیح ولی نامنظم نقل می کرده اند)). (117)

از طرف دیگر، این موضع گیری درباره معاویه، حنابله بغداد و یاران امویان از میان اهل سنت را که درباره معاویه نظر مثبتی داشتند، راضی نگه می داشت.

بلاذری گاهی از برخی امویان دفاع می کند، مانند رد کردن تهمت هایی که دشمنان یزیدبن معاویه (متوفای 64ق) به وی زده اند و مانند ذکر کردن گواهی محمدبن حنفیه مبنی بر مصاحبت وی با یزید و این که از او چیز ناشایستی ندیده است. البته هیچ کدام از این امور باعث نشد که بلاذری لقب خلافت را برای خلفای اموی به جز عمر بن عبدالعزیز به کار ببرد.

### یعقوبی (متوفای 292ق)

#### الف - زندگی و رشد علمی

##### 1) نسب

وی احمد بن ابی یعقوب اسحاق بن جعفر بن وهب بن واضح است که با لقب های گوناگون مثل کاتب و اخباری از او یاد شده است، زیرا به کار کتابت و تدوین اخبار اشتغال داشته است. هم چنین وی را ((اصفهانی)) لقب داده اند، چرا که معتقدند وی اصالتاً اهل اصفهان بوده است. چنان که به وی لقب ((مصری)) داده اند که ظاهراً آن را از جدش ((واضح)) که در سال 162ق در عصر مهدی عباسی (متوفای 169ق) والی مصر بوده، اخذ کرده است، اما لقب مشهورش همان یعقوبی است که از پدرش اسحاق ملقب به ابویعقوب برای وی به جامانده و به مرور زمان به شکل کلمه یعقوبی در آمده است. ظاهراً آوازه شهرت علمی احمد و نقش برجسته خانواده اش در مدیریت امور اداری، منجر به معروفیت این نام شده است. یعقوبی هم چنین به نام های دیگری خوانده شده است، از قبیل: ((ابن واضح)) که به جد اعلای او باز می گردد، ((ابن یعقوبی)) که به پدرش یعقوبی منتسب است و ((ابن ابی یعقوب)) و ((ابن یعقوب)) که باز هم منسوب به پدر وی می باشد.

##### 2) محل ولادت

وی در بغداد متولد شد و در همان جا نشو و نما کرد اما خیلی زود در سال 260ق بغداد را به قصد ارمنستان و خراسان ترک نمود و جوانی خود را در آن جا در خدمت دولت طاهریان گذراند. (118) منابع موجود، به جز مطالبی پراکنده درباره جد اعلایش واضح، اطلاعات مفصلی درباره خانواده یعقوبی به دست نداده اند؛ مثلاً گفته اند که واضح از موالی صالح بن منصور خلیفه عباسی بوده است (119) و یا گاهی او را وابسته و ملحق به خود خلیفه نیز محسوب کرده اند (120) و برخی دیگر از منابع، وی را از موالی مهدی عباسی می دانند (121) و این در حالی است که برخی دیگر حتی نام دیگری مثل واضح بن عبدالله منصور خصی را بر او اطلاق نموده اند. (122) ولی هیچ يك از این منابع، اصالت یعقوبی را مشخص نکرده اند و حتی بررسی های معاصر نیز در این باره اختلاف نظر دارند. برخی اشاره می کنند که وی فارسی [ایرانی] و از شهر اصفهان بوده است و برخی دیگر در این که وی از ((فارس)) است یا ((ارمنستان)) تردید دارند.

خانواده یعقوبی روابط مستحکمی با دولت عباسیان داشته اند، به طوری که افراد خانواده اش در مراکز بسیار مهم و حساسی به کار گمارده می شدند؛ مثل اداره کردن شهرها و اداره کردن امور نامه رسانی. چنان که ((واضح)) در عصر منصور عباسی، والی سرزمین ارمنستان و آذربایجان شد و در سال 162ق در عصر مهدی عباسی، والی مصر گردید. (123) سپس در همان سال از اداره کردن مصر به خاطر اعتراضات مردم کناره گرفت، اما خلیفه وی را به ریاست امور نامه رسانی مصر گمارد. ظاهراً همین منزلت و ارتباط با دولت عباسیان باعث شد که وی را به نام ((عباسی)) نیز بخوانند.

آن چه گذشت، درباره جدش ((واضح)) بود اما پدر یعقوبی نیز از کارمندان برجسته نامه رسانی بوده است. ((واضح)) مذهب

شیعه را به قیمت از دست دادن جانش برگزید، زیرا وی در سال 169ق ادریس بن عبدالله بن حسن بن حسن بن علی بن ابی طالب را به سوی مغرب فراری داد(124)، لذا هادی عباسی دستور قتل واضح را صادر نمود و برخی گفته اند دستور قتل وی را هارون رشید صادر کرده است. برخی از منابع اشاره می کنند که واضح به خاطر سرپیچی از بیعت با هارون رشید، کشته شده است. در هر صورت، به نظر می رسد که تمایلات شیعی وی برافراد خانواده و نوه هایش تأثیر گذاشته است.

### 3) اشتغالات

منابع تاریخی درباره کار یعقوبی سخنی نگفته اند اما سفرهای زیاد وی، اطلاعات تاریخی و جغرافیایی دقیقش و نیز ذکر آمارها، کتاب ها و مدارک رسمی در کتاب تاریخش حاکی است که وی برخی از مناسب حکومتی را عهده دار بوده و چه بسا در دولت طاهریان خدمت کرده باشد، زیرا وی به مدت طولانی در بین آنان بوده است.

### 4) تاریخ وفات

یاقوت حموی اشاره می کند که یعقوبی در سال 284ق فوت کرده است(125) اما یعقوبی در کتاب خود ((مشاکله الناس لزمانهم)) مطلبی از دوره معتضد عباسی(متوفای 279ق) آورده است که براساس آن می توان به اشتباه حموی پی برد. دیگر آن که یعقوبی در کتاب ((البلدان)) خود مجموعه ای از سروده های خویش را درباره سقوط دولت طولون در سال 292ق گردآوری کرده است، و این امر حاکی از این است که وفات یعقوبی طبعاً پس از تاریخ مذکور ر بوده است.

### 5) تالیفات

یعقوبی در باب تاریخ و جغرافیا هفت کتاب تالیف کرده است که عبارت اند از: التاريخ، البلدان، اسمی الامم السالفه، مشاکله الناس لزمانهم، المسالك و الممالك، فتوح المغرب و بالاخره کتاب مخصوصی درباره طاهریان. کتاب التاريخ وی از دو جزء تشکیل می شود: در جزء نخست از آفرینش موجودات سخن به میان می آید سپس تاریخ پیامبران، فارس قدیم و عرب پیش از اسلام را ذکر می کند. اما به همین اندازه بسنده نکرده و درباره تاریخ ملت های باستانی نیز بحث می کند، از قبیل: آشوریان، بابلیان، هندیان، یونانیان، رومیان، مصریان، بربرها، حبشی ها، زنج ها، ترک ها و بالاخره چینی ها، و در جزء دوم منحصرأ درباره تاریخ اسلامی بحث می کند و در ابتدا به تولد پیامبر(ص)، غزوات و وفات ایشان پرداخته و سپس تاریخ خلفای راشدین، امویان و عباسیان را تا عصر معتضد عباسی پی می گیرد.

یعقوبی در تاریخ خود نظریه تاریخ جهانی را به شکل خلاصه و زنجیره وار ارائه می دهد، چنان که مراحل تکامل امت اسلامی را در حوزه های مختلف سیاسی و فرهنگی نمایان می سازد. اما کتاب ((مشاکله الناس لزمانهم)) رساله کوچکی است که متضمن گزارش های سیاسی، اقتصادی و اداری برگرفته از عصر خلفای راشدین، امویان و عباسیان تا زمان معتضد عباسی (متوفای 289ق) می باشد. وی نمونه های گوناگونی از آداب و رسوم مردم را که اساس همه آن ها پیروی از خلفا است ارائه می دهد. وی در همین مورد می گوید:

مسلمانان هر عصر از خلفا و شاهان اسلامی پیروی کرده و تابع شیوه و راه آنان هستند و به اندازه رفتاری که از آنان می بینند عمل می کنند و به هیچ وجه از اخلاق، رفتار و گفتار خلفا خارج نمی شوند.(126)

گزارش ها و مطالب این کتاب مهم بوده و در واقع مکمل کتاب التاريخ وی محسوب می گردد. اما درباره فتنه عثمان، یعقوبی منابع خود را ذکر نکرده و فقط در جزء دوم تاریخش به ذکر اسامی آن ها اکتفا نموده است و این امر می طلبد که حوادث فتنه از نظر یعقوبی را با آن چه در منابع دست اول مثل کتب بلاذری و طبری آمده است، مقایسه کنیم.

### 6) اساتید

منابع یعقوبی در باب تاریخ اسلامی بر دو قسم است: عراقی و مدنی. ظاهراً جمیع راویان وی از طبقه اخباریان، محدثان، غزوه نویس، شاعران و ستاره شناسان بوده اند، و برخی از آنان گرایش های علوی و عباسی نیز داشته اند، از قبیل: اسحاق بن سلیمان بن علی بن عبدالله، ابویعقوب هاشمی بغدادی (اخباری و محدث، متوفای 198ق)، محمد بن کثیر و ابواسحاق قرشی کوفی (محدث، متوفای 213ق). بررسی تالیفات این افراد نشان می دهد که برخی از مجلدات کتاب هایشان تماماً به موضوع فتنه عثمان اختصاص داشته است، مثل واقدی(مدنی)، هیثم بن عدی(کوفی) و مدائنی. البته یعقوبی در تاریخ خود بر منابع دیگری نیز تکیه می کند، از قبیل: ابان بن عثمان بن عفان، ابوسعید قرشی اموی مدینی(غزوه نویس، متوفای 105ق)، عیسی بن یزید بن بکر بن ذاب، ابوالولید مدینی (اخباری، محدث و نسب شناس، متوفای 171ق)، وهب بن وهب بن کثیر، ابوالختری قرشی مدینی ساکن بغداد (اخباری، محدث و شاعر، متوفای 200ق)، نجیح بن عبدالرحمان، ابو معشر مدینی سندی از موالی بنی هاشم (غزوه نویس، اخباری و محدث، متوفای 218ق)، عبدالملک بن هشام بصری، ساکن مصر (غزوه نویس و محدث، متوفای 218ق)، عیسی بن اثر بغدادی ملقب به ((ماشای الله حاسب)) (ستارشناس، متوفای 220ق)، محمد بن موسی خوارزمی، ابوعبدالله (دانشمند نجوم، ریاضی و تاریخ، متوفای بعد از 232ق) و بالاخره حسن بن عثمان بن حماد، ابوحسان زیادی بغدادی (غزوه نویس و اخباری، متوفای 243ق).

از مقایسه حوادث فتنه در نزد یعقوبی با گفته های بلاذری و طبری می توان پی برد که اصل مطالب وی از تالیفات واقدی، مدائنی و نیز ابومخنف بوده است، گر چه در فهرست منابع یعقوبی نامی از ابومخنف برده نشده است و این امری سوال برانگیز است که وی چه منظوری از این کار داشته در حالی که ابومخنف نیز مانند وی شیعه بوده است؟! خصوصاً منابع تاریخی ای که پیش از یعقوبی یا پس از وی تالیف شده اند همگی در روایات خود به ابومخنف نیز استناد کرده اند. ظاهراً یعقوبی از کتاب های ابومخنف کاملاً اطلاع داشته ولی ترجیح داده است نامی از آن ها به میان نیاورد. شاید علتش این بوده که ابومخنف از نظر یعقوبی در برابر خلفای راشدین و صحابه سهل انگاری نموده، و از آنان به خاطر موضع گیرهای منفی در برابر علی(ع) و شیعیانش، انتقاد جدی و شدیدی نکرده است.

### ب - شیوه کار

یعقوبی حوادث فتنه را به صورت آزاد و بدون سند مطرح می کند، زیرا اسانید مهم تاریخی، پیش از وی ثبات و معروفیت یافته بودند، لذا اخبارش خالی از هرگونه توضیح درباره نحوه اخذ گزارش هایش می باشد، به جز چند عبارت پیچیده و محدود، مانند:



گفته شده، روایت شده، برخی روایت کرده اند و برخی گفته اند. یعقوبی تاریخ خود را با توجه به روی کار آمدن دولت ها و عهدنامه حاکمان، تنظیم نموده است، لذا از برجسته ترین تاریخ هایی است که این شیوه را پایه گذاری کرده اند. وی در کتاب خود از دوران هر خلیفه در يك مجموعه مستقل بحث می کند، سپس به زمان عهده داری خلافت و تولد خلیفه می پردازد و بحث را با شرح صفات خلیفه به پایان می برد و در انتها فهرستی از نام والیان و کارمندان خلیفه، از قبیل فقیهان، مدیران حج و امیران جنگ ارائه می دهد. وی تحت عنوان هر خلیفه مجموعه ای از اخبار سیاسی، اجتماعی، اقتصادی و احوال شخصی خلیفه را که در عصرش رخ داده است ذکر می کند و در خلال سخن گفتن از دوران عثمان، خلافت علی(ع)، خلافت حسن(ع) و دوران معاویه، به صورت زنجیره وار از حوادث فتنه عثمان یاد می کند.

وی از شیوه سال نگاری حوادث، فقط در طول مدت دوران عثمان، آن هم از سال 24 - 32 ق، استفاده کرده است تا هم حوادث مهم این دوره را ثبت کند و هم میزان ارتباط آن ها را به همدیگر نشان دهد. اما در خلال دوران باقی مانده از عصر عثمان تا کشته شدنش، و نیز به هنگام سخن گفتن از دوران حکومت علی(ع)، حسن(ع) و معاویه به هیچ وجه به تاریخ و زمان حوادث اشاره ای نمی کند. یعقوبی تأکید می کند که شیوه کارش براساس تمیز دادن و بررسی و مقایسه روایات استوار بوده و در صدد انتخاب مطالبی بوده که روایان، بر آن اجماع داشته اند. او می گوید:

ما جامع ترین مقالات و روایات را پذیرفته ایم، زیرا دیده ایم که روایان، هم در احادیث و اخبار و هم در سنوات حوادث و عمر افراد، اختلاف نظر دارند به طوری که برخی به آن ها می افزایند و برخی دیگر از آن ها می کاهند پس تصمیم گرفتیم هر آن چه از اقوال روایان به ما می رسد جمعآوری کنیم، زیرا يك نفر هرگز نمی تواند به همه دانش ها احاطه یابد. (127)

وی اشاره می کند که میل چندانی به نقل کردن و بر شمردن جمیع حوادث ندارد. ما نخواستیم کتاب منحصر به فردی تألیف کنیم و مانند سابقین خود را به زحمت بیندازیم. (128)

و براساس اختصار و گزیده گویی استوار است، نه اضافه کردن زواید و درازگویی:

ما کتاب خود را مختصر گردانیدیم و اشعار و اخبار طولانی آن را حذف کردیم و شیوه ما حذف کردن هر مطلب شنیع و زشتی بوده است. (129)

بدین ترتیب یعقوبی تصمیم گرفت تاریخ مختصری بنگارد که حاوی موارد گوناگونی باشد. این عمل با هدف نشان دادن حرکت تکاملی امت اسلامی از يك طرف، و هم چنین اشباع نیازهای فرهنگی امت از طرف دیگر، انجام شده است.

یعقوبی حوادث فتنه عثمان را به شکل مختصر و متمرکز مطرح کرده و به تفصیلات آن و یا دیدگاه های گوناگون پیرامون تحولات آن هیچ اشاره ای نکرده است. ویژگی مباحث وی این است که دارای رنگ و لعاب داستانی است و به جز اخبار مربوط به تغییر خلفا، هیچ گونه فاصله ای میان آن ها وجود ندارد. وی در ایراد اشعار، آیات قرآنی، احادیث نبوی و ضرب المثلها طریقه اعتدال را پیش گرفته است، چنان که کتاب تاریخش حاوی 23 بیت شعر، پنج آیه قرآن، شش حدیث نبوی و دو ضرب المثل است. اما به مکاتبات و خطبه های افراد اهمیت زیادی داده است به طوریکه بیست نامه و هفده خطبه را ذکر کرده و به دو مدرک تاریخی نیز اشاره می کند.

قابل توجه است که یعقوبی به مسائل و اطلاعات جغرافیایی و نجومی در رابطه با مسائل فتنه و تحولات آن اهمیت داده و بر آن ها تکیه می کند. شیوه نگارش وی روشن، منسجم و خالی از الفاظ پیچیده و عجیب و غریب است که موجب تمایز آن از کتاب های دیگر می شود. چنان که برخلاف برخی از مورخان، از صنایع ادبی و تزیین الفاظ پرهیز نموده است. یعقوبی به تاریخ دولت های اسلامی، خصوصا دوران خلفای راشدین و امویان، از دیدگاه يك شیعه امامی نظر می کند، لذا سخن را در ذکر افتخارات علی(ع) و خدمات او به اسلام به درازا می کشاند؛ از قبیل این که: وی اولین کسی است که از میان مردان، اسلام آورد و از میان صحابه بیشترین دفاع را از مسلمانان کرده و نزدیک ترین شخص به پیامبر(ص) بود، و برجسته ترین کسی بود که پیامبر(ص) به وی اعتماد کرده و او را از مقربان خود قرار داد.

یعقوبی تأکید می کند که خدا و ملائکه به فضل و برتری علی(ع) اقرار دارند و اشاره نموده که وی قرآن را جمع آوری کرده و در نزد صحابه دارای منزلت دینی، سیاسی و علمی بوده است. او شرح می دهد که ابوبکر، عمر و عثمان نسبت به منزلت علی(ع) با تشریب و ناراحتی برخورد کرده و برضد وی دسیسه چینی نمودند تا وی را از حقش در خلافت دور کنند. چنان که همه این موارد پس از وفات پیامبر(ص) در سقیفه بنی ساعده و مجلس شورا بعد از کشته شدن عمر روی داده است، لذا وی خلافت ابوبکر، عمر و عثمان را نپذیرفته و لقب خلیفه را برای هیچ کدام از آنان به کار نبرده است و تاریخ نگاری حوادث عصرشان را تحت عنوان ((ایام)) ذکر کرده است. اما درباره علی(ع) القابی همچون ((وصی محمد))، ((وصی پیامبران)) و ((هادی مهتدی)) را به کار برده، و به خلافت او و پسرش حسن(ع) و امامت امامان بعد از او بنا بر روال زنجیره ای شیعه جعفری اقرار نموده است.

وی برای علی(ع) و فرزندش حسن(ع) تحت عنوان ((خلافت))، تاریخ نگاری کرده و در ذکر اقوال، خطبه ها و سیره های امامان شیعه، سخن بسیار گفته است. یعقوبی امویان را غاصبان خلافت می داند و از حکومتشان به ((پادشاهی)) تعبیر می کند، لذا در تاریخ نگاری آنان نیز از عنوان ((ایام)) استفاده می نماید. دیدگاه شیعی امامی وی از آن جا که خیلی مختصر به ذکر شورش زیدبن علی (متوفای 121ق) در زمان هشام بن عبدالملک خلیفه اموی(متوفای 125ق) پرداخته، هر چه بیشتر آشکار می گردد.

روابط خانوادگی یعقوبی با عباسیان روی موضع گیری وی درباره آنان تأثیر گذاشته است، لذا با آنان به مسامحه و مجامله برخورد می کند و دعوت عمومی آنان را ((دعوت هاشمیه)) می نامد، و عصرشان را به نام ((دولت)) می خواند و به روابط تاریخی علویان و عباسیان اشاره می کند و تأکید می ورزد که انتشار دولت عباسیان، از طرفی پیروزی هر دو گروه عباسیان و علویان محسوب می شود، و از طرف دیگر موجب پس گرفتن حقوق پایمال شده آنان توسط امویان غاصب بوده است. وی احترام عباسیان به علویان را نمایان می سازد و اختلافات آنان را بدون هیچ اظهار نظری ذکر می کند. چنان که اخباری که برای عباسیان دردناک بود، به شکل خیلی عادی جلوه می دهد، مانند: کشتن ابوالعباس سفاح(متوفای 136ق) یزیدبن عمر بن هبیره را در سال 132ق، فرار کردن ابوجعفر منصور از دست ابومسلم خراسانی در سال 137ق و هم چنین سقوط بر مکیان در سال 187ق. و هنگامی که به موضوع وفات موسی بن جعفر(ع) در سال 183ق در زندان می رسد، تنها به ذکر سخنان هارون

عباسی درباره طبیعی بودن وفات وی در زندان اکتفا می کند. باید توجه داشت که یعقوبی برای خلفای عباسی نیز تحت عنوان ((ابام)) به تاریخ نگاری می پردازد و کلمه پادشاه را که در مورد امویان به کار می برد، درباره عباسیان به کلمه ((با وی بیعت شد)) تبدیل می کند. برخی از پژوهشگران برگرایش معتزلی داشتن یعقوبی تأکید دارند و در استناد خود می گویند وی از واثق خلیفه عباسی (متوفای 232ق) که موید معتزله بوده چنین یاد می کند:

واثق، مردم را در موضوع خلق قرآن امتحان کرد ... و دستور داد فقط شهادت کسی را که قائل به توحید است قبول کنند. اما این مسئله قابل قبول نیست، زیرا وی علاوه بر این که در شك مذهب معتزله نسبت به خلق قرآن، مشارکتی نکرده، معجزات زیادی را نیز در تاریخ خود ثبت کرده که برخلاف عقاید معتزله است. پس یعقوبی مذهب معتزله را تأیید نکرده بلکه فقط خواسته است با آنان همدردی نماید، زیرا معتزله علاوه بر آن که به آزادی فکر دعوت می کردند میان آنان و مذهب شیعه نیز روابط قابل توجهی وجود داشته است؛ خصوصاً آن که معتزله عقاید خود را به علی(ع) نسبت می دهند و در برخی از کتاب هایشان اشاره شده که علی(ع) از پایه گذاران مذهب معتزله و علم کلام بوده است.

یعقوبی از سیاست عثمان انتقاد کرده و کارش را به عنوان خروج از سنت پیامبر(ص) و روش ابوبکر و عمر ارزیابی می کند؛ بنابراین شورش علیه حکومت او را يك امر مشروع می داند که رهبری آن را اکثر صحابه در مدینه و شهرهای دیگر به عهده داشته اند. وی معتقد است کشته شدن عثمان يك امر طبیعی و پایان قابل انتظاری بوده است. اساساً او حکومت عثمان را يك دسیسه اموی می داند که به حقوق علویان در خلافت تجاوز کرده است. وی هم چنین به پشتیبانی صحابه و مسلمین از علی(ع) اشاره می کند و جنگ جمل را يك دسیسه شخصی تلقی می نماید. وی درگیرهای معاویه با علی(ع) را محکوم نموده و آن را کشمکش برای کسب قدرت و سلطنت قلمداد می کند و خلاصه کمک کردن به معاویه را کمک به ظلم و تجاوز محسوب می نماید.

**پی نوشت ها:**

1. مقاله حاضر ترجمه فصل اول از کتاب ((المورخون العرب و الفتنه الكبرى))، (چاپ اول: بیروت، لبنان، دارالطلیعه، 1998م) است که به علت حجم زیاد پی نوشت ها (بیش از هشت صد مورد) بسیاری از آن ها حذف و هم چنین جهت سهولت بحث، برخی عناوین در ترجمه اضافه شده است. خوانندگان محترم برای اطلاع بیشتر به کتاب یاد شده مراجعه نمایند.
2. ابن عساکر، تاریخ (مخطوط)، ج 2، ص 269؛ حموی، معجم الادب، ج 2، ص 127 و ابن خلکان، وفيات الاعیان، ج 7، ص 103.
3. یوسف سرکیس، معجم المطبوعات العربیه، ص 584.
4. مسعودی، مروج الذهب، ج 2، ص 54؛ ابن ندیم، الفهرست، ص 125 و ابن عساکر، همان.
5. ابن ندیم، همان؛ ابن عساکر، همان و ذهبی، تاریخ، ج 20، ص 290.
6. ابن ندیم، همان، حموی، همان و ذهبی، همان.
7. حموی، همان، ص 128.
8. حموی، همان، ج 2، ص 125 و 127؛ ابن عساکر، همان، ج 2، ص 269 و ابن عدیم، بغیة الطلب، ج 3، ص 1219.
9. بیکر((البلاذری))، دائره المعارف، ج 4، ص 58؛ نیکلسون، تاریخ الادب العباسی، ص 52 و احمد حوفی، تيارات ثقافیه بین العرب و الفرس، ص 246.
10. صلاح الدین المنجد، إعلام التاریخ و الجغرافیا عند العرب، ج 1، ص 17 و عبدالستار فراج، البلاذری، ص 45.
11. احسان العمدر، البلاذری، ص 125.
12. محمد مشهدانی، موارد البلاذری، ج 1، ص 45.
13. ابن عساکر، همان، ج 2، ص 270؛ حموی، همان، ج 2، ص 131 و ذهبی، همان، ج 20، ص 289.
14. احسان العمدر، همان، ص 155 و عبدالستار فراج، همان، ص 45.
15. محمد مشهدانی، همان، ج 1، ص 47.
16. احسان العمدر، همان، ص 155.
17. حموی، همان، ج 2، ص 127؛ ذهبی، همان، ج 20، ص 289 و کتبی، فوات، ج 1، ص 155.
18. ابن ندیم، همان، ص 125؛ ابن عساکر، همان، ج 2، ص 269 و حموی، همان، ج 2، ص 127 - 132.
19. ابن ندیم، همان، ص 126؛ حموی، همان، ص 131 و کتبی، همان، ج 1، ص 157.
20. حموی، همان، ص 129، ص 131 و 132؛ ذهبی، سیر، ج 13، ص 163 و صفدی، الوافی، ج 8، ص 240.
21. قفطی، انباه الرواه، ج 1، ص 44 و ابن عدیم، همان، ج 3، ص 1220.
22. احسان العمدر، همان، ص 168.
23. حموی، همان، ج 2، ص 131؛ ابن عدیم، همان، ج 3، ص 1218 و ذهبی، همان، ج 13، ص 162 و 163.
24. حموی، همان، ج 2، ص 128 و 129 و صفدی، همان، ج 8، ص 240 و 241.
25. البلاذری، فتوح البلدان، ص 199.
26. صفدی، همان، ج 8، ص 241.
27. ابن عساکر، همان، ج 2، ص 270؛ حموی، همان، ج 2، ص 127 و ذهبی، تاریخ، ج 20، ص 290.
28. ابن حجر، لسان، ج 1، ص 323.
29. ذهبی، سیر، ج 13، ص 163.
30. ابن جزری، غایه النهایه، ج 2، ص 362.
31. یحیی بن معین، تاریخ، ج 2، ص 539؛ بسوی، المعرفه، ج 1، ص 621، 623 و 631 و ابن خلکان، همان، ج 4، ص 177.
32. دوری، بحث، ص 23.
33. بسوی، همان، ج 1، ص 626 - 629 و ابن عساکر، همان، ج 15، ص 976، 977 و 982.

34. ابن خلکان، همان، ج 4، ص 178؛ ذهبی، تاریخ، ج 8، ص 229، 232، 241 و 242، Goldziher, Muslim Studies. Vol 1, p.110.
35. ابن سعد، الطبقات، ص 162، 164 و 165 و ذهبی، تاریخ، ج 8، ص 232 و 233.
36. اصفهانی، حلیه الاولیاء، ج 3، ص 361؛ ابن عساکر، همان، ج 15، ص 993 و ذهبی، تذکره الحفاظ، ج 1، ص 110.
37. ابن عبدالبر، جامع بیان العلم، ج 1، ص 73 و 98.
38. Goldziher, Muslim Studies, Vol 2, p. 44-48, 125, 182, 191, 204, 231, 232.
- دوری، القدس فی الفتره الاسلامیه الاولى، ص 136 - 138 و مصطفى سیاعی، السنه و مکاتباتها، ص 395.
39. ابن عساکر، همان، ج 15، ص 998 و ذهبی، تاریخ، ج 8، ص 240 و 244.
40. محمد هیثم عناب، المغازی، ص 51.
41. ذهبی، همان، ج 9، ص 555.
42. حموی، همان، ص 94 و دوری، همان، ص 37.
43. - حموی، همان، ص 94؛ ابن حجر، همان، ج 4، ص 386 و دوری، همان، ص 36 و 37.
44. حموی، همان، ج 6، ص 95.
45. بحر العلوم، الفوائد الرجالیه، ج 1، ص 286 و عباس قمی، الکلنی و الالقاب، ج 1، ص 155.
46. ابن عبدالبر، الاستیعاب، ج 4، ص 1467.
47. مسعودی، همان، ج 1، ص 12.
48. ابن ندیم، الفهرست، ص 106 و حموی، همان، ج 6، ص 221.
49. آقابزرگ طهرانی، مصفی المقال، ص 382.
50. ابن قتیبه، المعارف، ص 537.
51. طبری، تاریخ، ج 4، ص 521 و 522.
52. نصر، وقعه، ص 11 و درباره منزلت ابومخنف بن سلیم نزد علی (ع) ر.ک: همان، ص 135 و 141 و ابن اثیر، اسد الغابه، ج 4، ص 339.
53. نصر، همان، ص 104 و 105؛ ابن عبدالبر، استیعاب، ج 4، ص 1467 و ابن اثیر، همان، ج 4، ص 9.
54. نصر، همان، ص 262 و 263.
55. طبری، همان، ج 5، ص 133 و علی قرعان، ابومخنف، ص 11 - 14.
56. ابن عدی، الكامل فی ضعف الرجال، ج 6، ص 93؛ ذهبی، همان، ج 9، ص 581؛ ابن حجر، همان، ج 4، ص 492 و دوری، همان، ص 35.
57. طوسی، الفهرست، ص 159.
58. ابن ابی الحدید، شرح، ج 1، ص 147.
59. ابن معین، همان، ج 2، ص 500؛ بسوی، همان، ج 3، ص 36 و عقیلی، الضعفاء الکبیر، ج 4، ص 19.
60. رازی، الجرح و التعذیل، ج 7، ص 182؛ ذهبی، سیر، ج 7، ص 302 و کتبی، همان، ج 3، ص 225.
61. ابن عدی، همان، ج 6، ص 97.
62. عقیلی، همان، ج 4، ص 19؛ ذهبی، تاریخ، ج 9، ص 581 و کتبی، همان، ج 3، ص 225.
63. عقیلی، همان و ابن حجر، همان، ج 7، ص 104.
64. ذهبی، همان، ج 9، ص 581.
65. ابن ندیم، همان، ص 105 و 106؛ طوسی، همان، ص 159 و حموی، همان، ج 6، ص 221 و 222.
66. ابن سعد، همان، ج 6، ص 250، ابن حنبل، العلل، ج 1، ص 219 و بخاری، التاریخ الکبیر، ج 8، ص 200.
67. ابن سعد، همان؛ ابن ندیم، همان، ص 108 و حموی، همان، ج 7، ص 250.
68. جواد علی ((موارد الطبری)) مجله المجمع العلمی العراقی، مجلد 3، ج 1 (1954)، ص 18 و ر.ک: حموی، همان، ج 7، ص 250.
69. ابن حنبل، همان، ج 1، ص 216؛ بغدادی، تاریخ، ج 14، ص 46 و ذهبی، سیر، ج 10، ص 101.
70. رازی، همان، ج 9، ص 69 و ذهبی، تاریخ، ج 14، ص 419 و 420.
71. ابن حجر، همان، ج 6، ص 197.
72. ذهبی، سیر، ج 10، ص 102.
73. ذهبی، میزان الاعتدال، ج 4، ص 304.
74. جواد علی، همان، ج 1، ص 22.
75. طبری، همان، ج 8، ص 172 و 173 (واقدی).
76. ابن خلکان، همان، ج 6، ص 83.
77. حموی، همان، ج 7، ص 55؛ ذهبی، تاریخ، ج 14، ص 362 و حنبلی، شذرات، ج 3، ص 37.
78. ابن ندیم، همان، ص 111؛ بغدادی، همان، ج 3، ص 5 و ذهبی، سیر، ج 9، ص 458.
79. بغدادی، همان، ج 3، ص 6.
80. ذهبی، همان، ج 9، ص 454.
81. ابن سید الناس، عیون الاثر، ج 1، ص 71.
82. ذهبی، همان، ج 9، ص 469 و حنبلی، همان، ج 3، ص 37.
83. بغدادی، همان، ج 3، ص 16؛ ابن سید الناس، همان، ج 1، ص 70؛ ذهبی، تاریخ، ج 14، ص 364.
84. رازی، همان، ج 8، ص 21؛ ذهبی، همان، ص 362 و 363 و ابن حجر، همان، ج 7، ص 521.

85. ابن معین, همان, ج 2, ص 532; ابن سیدالناس, همان, ج 1, ص 71.
86. رازی, همان, ج 8, ص 21.
87. ابن ندیم, همان, ص 111.
88. ابن سعد, همان, ج 5, ص 425 و 426.
89. همان, ج 7, ص 335; ابن ندیم, همان, ص 111 و بغدادی, همان, ج 3, ص 16, 19 و 20.
90. ابن ندیم, همان, ص 111; بغدادی, همان, ج 3, ص 5 و 6 و حموی, همان, ج 7, ص 57 و 58.
91. جاحظ البیان, ج 1, ص 360, 335 و 361; مسعودی, همان, ج 1, ص 211 و ابن ندیم, همان, ص 112.
92. ابن ندیم, همان, حموی, معجم الادب, ج 7, ص 261 و 262 و ابن حجر, همان, ج 6, ص 209.
93. حموی, همان, ج 7, ص 261 و قفطی, انباه الرواه, ج 3, ص 365.
94. ذهبی, سیر, ج 10, ص 103.
95. رازی, همان, ج 8, ص 85; حموی, همان, ج 7, ص 261; ابن اثیر, الكامل, ج 5, ص 467.
96. بخاری, همان, ج 8, ص 218 و ذهبی, تاریخ, ج 14, ص 424.
97. سلیمان صرایره, هیثم بن عدی, ص 19.
98. جاحظ, البخل, ص 257.
99. حموی, همان, ج 7, ص 264 و 265; قفطی, همان, ج 3, ص 365 و ابن خلکان, همان, ج 6, ص 106.
100. ابن ندیم, همان, ص 106 و ذهبی, سیر, ج 10, ص 401.
101. ابن کثیر, البدایه, ج 10, ص 291.
102. ابن تغری بردی, النجوم, ج 2, ص 259.
103. ابن حجر, همان, ج 6, ص 157.
104. بغدادی, همان, ج 12, ص 55; حموی, همان, ج 5, ص 309 و 310 و ذهبی, تاریخ, ج 16, ص 289.
105. طوسی, همان, ص 125.
106. بلاذری در کتابش این کلمه را خیلی زیاد به کار برده است; برای نمونه ر.ک: انساب, ج 1, ص 172, ج 2, ص 103, ج 3, ص 49 و 50 و ج 4, ص 17.
107. همان, ج 1, ص 174, ج 2, ص 73, ج 3, ص 26 و 27 و ج 4, ص 19.
108. همان, ج 4, ص 74.
109. همان, ص 199.
110. همان, ج 2, ص 133, 210, 271 و ج 4, ص 116, 129 و 546.
111. همان, ج 4, ص 101.
112. کافیحی, المنتصر فی علم التاريخ, ص 326.
113. بلاذری, همان, قسمت 3, ص 80 و ر.ک: ج 3, ص 274 و 275 و طبری, همان, ج 7, ص 421.
114. بلاذری, همان, قسمت 3, ص 2 - 6, 8 - 13 و 15.
115. همان, قسمت 3, ص 186 - 189, 242 و 275.
116. بلاذری, همان, ج 4, ص 126 - 129.
117. ذهبی, تذکره الحفاظ, ج 1, ص 151 و بروکلمان, تاریخ الادب العربی, ج 3, ص 7.
118. طبری, همان, ج 8, ص 198 و ابن تغری بردی, همان, ج 2, ص 40.
119. عباس قمی, همان, ج 3, ص 296.
120. زامباور, معجم الانساب و الاشراف, ص 39.
121. ابن تغری بردی, همان, ج 2, ص 40.
122. محسن عاملی, اعیان الشیعه, ج 10, ص 330.
123. ابن تغری بردی, همان, ج 2, ص 10.
124. طبری, همان, ج 8, ص 198.
125. حموی, همان, ج 2, ص 157.
126. یعقوبی, مشاکله الناس لزمانهم, ص 9.
127. یعقوبی, تاریخ, ج 2, ص 5.
128. همان.
129. همان, ج 1, ص 159.